

نداشته اطاعت حبر اعظم خود کنند و شرح تبیین کتب مقدسه بطریق احبار خودشان مینمایند و در عبادات و مراسم مذهبی لغت ملیه خود را بکار میبرند و مراسم با شکوه بسیار قدیم را بعیان آوردند و در اجراء اعمال بغیر آنچه اعظم احبارشان بیان کردند روا ندارند و کنیسه روسیه و گرجستان و بلغارستان^{ستا} از همین شعبه است ولی تبعیت حبر اعظم مذکور نکنند و هر یک حبری عظیم و مرکزی مخصوص دارند. (۱)

سوم کلیسای نسپوری پیرو نسپوریوس اسقف مذکور ساکن قسطنطنیه که در اعتقادات و تقلیدات چنانکه گفتیم از دیگر کنائس ممتازند و عمده آنها را اعتقاد بر این است که مسیح را دو طبع بود یکی بشری که شخصیت اوست دیگر کلمه الله و ابن الله که در وی حلول نمود و مریم مادر عیسی است و مادر خدا نتوان خواند و نسپوریوس بغایت تقدیس وستایش کنند و دستورش را تعالیم حقیقی حضرت مسیح و حواری دانند و مجمع مذکور معروف بمجمع افسس را که وی را رد کرده عقایدش را فاسد شمرده ظالم دانند و این کنیسه دو شعبه شد و مرکزی از آن ارمیه یا رضائیه ایران است و مرکز آن دیگر که مهمتر میباشد در موصل قرار دارد و وسعت دایره نسپوریان بین النهرین و بلاد عرب و ایران و بلاد

(۱) کلیسای شرقی روح القدس را فقط از آب و کلیسای غربی از آب و ابن بالسویته گفتند .

مجاوره آنها است .

چهارم یعقوبیین پیروان یعقوب نام اسقف که در قرن ششم این شعبه را تأسیس کرد و عمده فرق ممتاز این کنیسه اعتقاد باین است که در حضرت مسیح دو جنبه مذکور یعنی بشری و الهی چنان در آمیخته و متحدند که یک طبیعت گردید و در عین حال التباس نیابند و ایشان مجمع چهارم را که بنام خلکیدون است رفض کنند و دو مرکز دارند یکی اسکندریه مصر که یعقوبیان مصر و نوبه بآن مراجعه کنند و دوم در سوریه است که معاونش در موصل قرار دارد و یعقوبیان آسیا تبعیت از آن دارند .

پنجم کنیسه ارمنیان است که در اعتقاد راجع به جنبتهین حضرت مسیح با کنیسه یعقوبیه شریک میباشد ولی دارای تقالید و مراسم و آراء مخصوصه اند و بدین رو از آن کنیسه جدا گشتند و آنان سه دایره نفوذ و سه مرکز دارند که هر یک را حبری مخصوص است و از آن تبعیت کنند .

ششم کنیسه معروف پروتستانت یا لوتریه یا انجیلیه است و اجمالی در بیان تأسیس آن چنین میباشد که چون در قرون وسطی آئین ساده مسیحی از جهتی مزوج با فلسفه ارسطو و غیره گشت چنانکه کتاب و افکار دانشمند سنت توماس معروف میباشد و از جهتی دیگر کلیساها در تجاوزات و سوء استفاد

افتاده و در داخل کلیسا اوضاع ناستوده جریان داشت و بخشایش گناهان خرید و فروش میشد و بالتبع نتیجه کشمکش فیما بین پاپ و مخالفین انقلابی مذهبی، هیجانی برانگیخت مؤسس آن کنیسه مارتین لوتر کشیش عالمی از اهل آلمان که بدو تعالیمش در سال ۱۵۱۷ میلادی شد، بقوت دینیته و رشادت ادبی برای اصلاح مسیحیت و رفع تقلید و تغییرات بدعتیه کنیسه رم نسبت به اصل آئین و قلع و قمع ریاست یفعل مایشاء پاپ و اساقفه برخاست و متدرجاً جمعیتی با او پیروی جستند و اول امری که بضد پاپ اعلان و اِشهار کرد بسال مذکور در خصوص غفران خطایا، اَنام بود و گفت ممکن است که پاپ بتواند مجازاتهای قانونیه مردم را عفو نماید ولی در جزاء و انتقام الهی حق مداخله ندارد. و او را بمحاکمه دینیته کشیدند و مطالبش را رد کردند و طلبیدند که توبه و استغفار کند و گرنه حکم بارتداد و کفرش دهند و او فرمان پاپ را در جمع و مشهدانبوه اَنام سوزانید و خروج خویش را از کنیسه کاتولیک رومیه اعلان و اِشهار داشت و همینکه حکمی از پاپ بضد او و اتباعش صادر گشت کنیسه و شعبه تازه ایجاد نمود و صور و مجسمات معبدی را برانداخته کلیسارا معبدی سازه کرد و کتاب مقدس را بلفظ آلمانی ترجمه و نشر نمود و کتبی در بیان دستور ایمانی و اعمال دینی نوشت که اساس

آن بر رد دخالت و اختیار پاپ و کشیشان در اطلاعات و علوم و قواعد مذهبی و رد شفاعت و فروش آموزش گناهان و رد دوزخ که آلت مقاصد آنها بود میباشد و اعلان نمود که نجات افراد در ایمان و عمل خودشان است و اساس همه امور در کتب عهد جدید میباشد و فقط دست بفصل تعمید و عشاء ربانی نزد ولی کالون مقام آنها را جز نشانه از حضرت مسیح نشمرند. و از آن زمان کلیسای کاتولیک همی خود را توسعه و بسط قدرت داد و از تعرض و حملات وهم احساس داخلی محافظت کرد تا در قرن ۱۹ از مابین کاتولیکان طرفداران آزادی عقاید برخاستند و در آخر آن قرن نهضتی بعلیه کاتولیک قیام کرد که احادیث و روایات مسیحیه را میجستند و میگفتند باید با علم توفیق داد و مورد اعتراض پاپ بی دهم قرار گرفتند و از ابتداء کاتولیکان به لوتر و پیروانش حسب اراده پاپ بنای تعرض گذاشتند و آنان استقامت و مقاومت کردند و متدرجاً مقاتلات قسیانه برخاست و طول مدت متبادی جنگ و قتل در مابین دو مذهب رخ داد. و در شرح آن واقعات آورده اند که تقریباً دو بیست و سی هزار تن از زن و مرد و صغیر و کبیر پروتستنت را طعمه آتش کرده خاکستر نمودند و چند هزار نفر را به کبیتسین و شمشیر و دیگر آلات قتاله کشتند و در فرانسه

بيك روز سی هزارتن بقتل آمدند (۱) و از جانب مرکس —
کلیسای رم مقررات سخت بصد پروتستانت برقرار گردید و در اثر

(۱) سن بارتلمی Saint-Barthelem یکی از شاهیر اولیاء
رومن کاتولیک سالانه که برایش میگرفتند همیشه در ۲۲ اوت
بود و در سال ۱۵۷۲ میلادی در شب سالانه مذکور حسب
امر شارل نهم پادشاه فرانسه تمام پروتستانهای آن مملکت
را قتل عام کردند که تنها در پاریس پانصد تن از خواص و ده
هزار نفر از عوام را از دم شمشیر گذراندند .
فردیناند پادشاه اندلس در ابتدا مسلمین آنجا را
بجبر و عنف مسیحی نمود و بعد ببهانه اینکه مسیحی هستند
همه را بدیوان عدالت مقدس مذهبی سپردند و آن محکمه
تأحذی که ممکن بود ایشانرا در آتش انداخته سوزاند و دیوان
مذکور یعنی محکمه تفتیش مذهبی دیوانی بود که محض مجازا
اشخاصی که در یکی از مسائل مذهبی کاتولیک تردید میکردند
تشکیل یافته بود این اشخاص را خارجی مینامیدند و هرگونه
ظلم و جور را بر آنها وارد میکردند و بالاخره آن بدبختها
را با آتش میسوزاندند ابتدا این دیوان در اندلس در قسطلیه
سنه ۱۲۹۰ م تشکیل یافت و در سنه ۱۴۸۰ فردیناند و ملکه
ایزابیل تجدید کردند چنانکه در سال ۱۴۸۱ سه هزار نفر
طعمه حریق گشت و سیزده هزار نفر بمجازاتهای دیگر رسیدند
و چون این عمل طول مدت لازم داشت تصمیم براه — راج
مسلمانان از آن کشور گرفتند ولی اسقف اعظم طلیطله رئیس
محکمه مقدس عقابی مذکور رأی داد که تمام اعراب غیر مسیحی
را با زن و بچه از دم شمشیر بگذرانند و راهبی بلط انام
حکم داد که تمام اعراب را بلا استثناء از مسیحی و مسلمان

قانون کاتولیکی نصب پادشاه در اسپانیول يك ملیون از ظرفین
کشته شدند و در ایتالیا بسال ۱۵۶۰ يك هزار پروتستانت
کشته گردید و بر ضد یکدیگر قوانین و احکام صادره و فتوی
ضلالت و کفر همی صادر کردند و از کاتولیکان در سال ۱۶۰۰
و سال ۱۶۸۶ مقررات سخت ضد پروتستانت تجدید گشت
ولوئی چهارده با اشاره پاپ با سپاه هجوم برد و غفلتاً بر

بقتل رسانند چه اعتماد بمسیحی شدن آنان نداشتند و گروهی
دیگر از کشیشان همین رأی را تأیید کردند ولی حکومت مذکور
در سال ۱۶۱۰ حکم قطعی بتبعید همه بیکبارگی از آن کشور
داد و بلطاً راهب مذکور خوشحال شد که سه قسمت ایمن
جمعیت در اثنای راه بقتل رسیدند و مخصوصاً در یکی از این
مهاجرت ها که یکصد و چهل هزار مسلمان بطرف افریقا میرفتند
یکصد هزار نفر مقتول گشتند و در ظرف چند ماهی زیاده از يك
ملیون مسلمان از اندلس خارج گردیدند و مطابق تخمینی
که مورخین زدند از ابتدا تا انجام تبعید سه ملیون از سکنه
کشور کاسته گردید و شاید تا کنون هیچیک از بی رحم ترین
و وحشی ترین کشورگیران عالم دامن خود را آلوده بچنین
لکه قتل عامی نکرده باشد و کزیمنس Ximenes در زمان
فردیناند و ایزابیل در طلیطله اسقف اعظم بود و از شدت
تعصب دینی بعد از فتح غرناطه بالغ بر هشتاد هزار کتیب
مسلمین را طعمه حریق ساخت .

(ص ۳۵۲ تا ۳۵۸ از کتاب تمدن اسلام و عرب تألیف
دکتر گوستا ولوویون فرانسوی) .

پروتستانیان ریختند و انبوهی غنیر را سر بریدند و بییش از ده هزارتن را بحبس انداختند و جمعی کثیر از گرسنگی مردند و عده بسیار را اخراج بلد کردند و زنان بچه در بغل گرفته چون در هوای سرد از برف و یخ میگذشتند میمردند و در عهد سلطنت کارلوس در هلند بسال ۱۵۲۰ حسب حکمی که از پاپ بهر طرف پروتستانیان صادر شد پانصد هزار نفر کشته گشتند و در عهد فیلیپس بسال ۱۵۵۲ کمک از اسپانیا آورده همی از پروتستانت کشتند و گویند او افتخار میکرد که در مملکتش سی و شش هزار نفر از آنان را هلاک ساختند .

و نیز در سال ۱۵۷۰ در فرانسه در موقع عقد خواهر پادشاه بهر امیر نافار از علمای پروتستانت به اجماع محترمین کلیسا ده هزار نفر کشتند و باز در مقاله دیگر نهصد هزارتن هلاک گردیدند و گفتند که پاپ بکلیسای مارپطرس رفته مزمور تشکر از مزامیر داود خواند و مرقومه تجلیل و قدردانی بهر پادشاه فرانسه فرستاد . و فرقه پروتستانت مقاومتهای شدید بعمل آوردند چنانکه گفته شد عمارات و ابنیه و مدارس بسیار از مالکین کاتولیک گرفتند و کتابهای بسیار از کتابخانه بردند و کثیری از آن کتب را ضایع ساخته به عطارها و صابون پزها دادند و گویند در عهد

ملکه الیزابت دو بیست و چهار نفر از کاتولیک را که یکصد و چهار قسیس و مابقی از ثروتمندان بودند کشتند و نود قسیس در حبس ایشان مردند و یکصد و پنجاه تن دیگر از آنان نفی^{بد} گشتند و جمعی کثیر مورد ضرب تازیانه قرار گرفتند و بسیاری محروم از املاک و مهجور گردیدند و جمعی کثیر از رهبانان و علمای کاتولیک را با مر الیزابت بر کشتی نشانده در دریا غرق کردند و سپاهیان ملکه به ایرلند هجوم بردند که کاتولیکان را پروتستانت نمایند و کنیسه هارا سوزانند و قسیس هارا کشتند و قراء و بلاد سوخته و حبوب و مواشی از میان بردند و نیز چند هزار پروتستانت در لندن انبوه شدند و خانه های کاتولیکان را خراب کردند و تاشش روز حریق مشتعل بود تا آنکه بعد چندی برای کاتولیکان نیز حقوقی بر قرار گردید و آرامش و آسایش برای طرفین برقرار گشت ، دیگر مقابله و مقاتله و خونریزی نشد ولی عقیده مخالفت و نفرت شدیده باقی ماند و طرفین یکدیگر را منحرف از جاده هدایت و محروم از عنایت دانند و این شعبه با آنچه که مختصری بیان شد متدرجاً کثرت و وفرت عدد یافت چنانکه شمارشان را گفتند در سال ۱۸۹۱ بعد ۵۲۰ میلیون رسید و دیانت رسمیه آلمان و انگلیز و ایالات متحده امریکای شمالی شد و چون در این شعبه دم از حریت وجدان و اعمال و ایمان زدند

و شدت و تضییق نکردند نظام و رسوم محدود نماند و به شعب و کنائس کثیر انشعاب یافت که هر یک را رسوم و عقایدی مخصوص و کشیش مستقل و آزاد مییابد و شاید اکنون متجاوز از صد شعبه و کنیسه شدند که بعضی از آنها در تقالید و برخی در حریت و آزادی بحدّ اعلی رفتند .

و بالجمله در همین آئین روحی و دوستی که آئین محبت نام و شهرت دادند و با اصطلاح عرفانی آئین ولایتی با آنها هم جدّ ابیت و تشعشع سخنان حضرت مسیح و پولس ، بواسطه های علماء دینی و امپراطوران چند ان بدع و خرافات و پرستش گوناگون و رسوم و تقالید و احکام جزئیّه غیر سهّمه و تکفیر و تفسیق و قتل و تعصّب نسبت بداخل و خارج مرتکز ، که تقریباً بحالت همان ادیان عتیقه قعود یافت .

انتظارات مسیحیان

مطابق مسطور در انجیل راجع به نزول مسیح از آسمان و مکافات و مجازات خویان و بدان (۱) مسیحیان منتظرند که آن حضرت جسماً و شخصاً از آسمان فرود آید و مخالفین را کیفر شدید و مؤالفین را جزاء سعید بدهد و چنانکه زکری

(۱) متی اصحاح ۲۴ مرقس اصحاح ۱۳

شد عرفای مسیحیان بقرینه ذکر علامات وقوع شدا ائد و مصائب بنام آن حضرت بر حواریان در همان قرون اولی انتظارات داشتند و وعده میدادند (۱) و جمعی کثیر بر همین هدف نشانه ادعای مسیحیت بستند و قسطنطین آمد و جزاء بالغ جسمانی هم داد ولی تقریباً عموماً هنوز بدانگونه انتظار دارند .

دیگر موضوع فارقلیط است که بشارت مجئی آن مذکور و موصوف در انجیل یوحنا اصحاح ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ مییابد و دیانت اسلامیّه که چنانکه مینگاریم اُختیت و تماس بسیار نزدیک باین آئین دارد بدان استدلال جست . و در قرآن زکری است که مسیح بشارت مجئی رسولی احمد نام را بعد از خود داد و مسلمانان با فرض صرف نظر کرد نشان از استدلال بانجیل برنابا که مسیحیان منکر صحت آن انجیل اند گویند که کلمه فارقلیط از انجیل سریانی ترجمه انجیل عبرانی برجای ماند و مشتق از کلمه پریقلیطوس یعنی (نامدار و بسیار پسندیده) گرفتند و اوصافی را که در ابواب مذکور در شأن فارقلیط است یعنی عبارت (فارقلیط دیگر) و نیز (الان قبل از آنکه واقع شود بشما گفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان بیاورید) و نیز (بعد از این بسیار بشما نخواهم گفتم

(۲) لوقا اصحاح ۲۱ نامه اول یوحنا اصحاح ۲

زیرا که رئیس اینجهان میآید (و نیز " من حقیقت را بشما بگویم که بهتر برای شما این است که من بروم چه اگر نروم او نیآید " و نیز " چون بیاید جهان را ملزم برخطیّه و بربرّ و بردّینونت مینماید " و نیز " اموری بسیار است که حاصل تحمل آن نمیتوانید و او شمارا بتمام حقیقت میرساند " قرائن براین شمردند ولی مسیحیان آن کلمه را " مَغَيَّرَ و مَعَسَّرَب از پاراکلیتوس یونانی بمعنی تسلی دهنده و روح راستی و درستی و روح قدس گرفتند و عبارت انجیل را که " تاهمیشه باشما بماند زیرا که او را نمی بینید " دلیل براین معنی دانستند که مراد امری نامحسوس و معنوی است نه شخصی مجسّد . و چنانکه در باب اوّل و دوّم اعمال رسولان مسطور است همان روح تسلی موعود مذکور بعد از شهادت آنحضرت بر جمیع رسولان و مؤمنانش آشکار و قرار گرفت و عقیده کردند که این وعده تحقق یافت و گفته اند که اگر هم از این قرائن صرف نظر کنیم و اخبار از شخص مجسّدی را تسلیم نمائیم باز ناچار از این خواهد بود که با وجود خبر بطور غایب معذک مراد تجسّد ثانی و رجوع آنحضرت باشد چه که در سه انجیل دیگر خبری جز از رجوع خودش نیست و در کتاب اعمال و نامه های حواری هم از آن زکری نگردید و با تسلیم آنکه مراد شخص دیگر است گویند چرا بر ذمه پولس مطابق نباشد ؟

عربستان و آئین سامی حنیفی و دین اسلام تمدن باستانی عرب و آئین و اصنام و اقوامشان

شبه جزیره عربستان و حوالی با چند ملیون سکنه اش که اکنون نزدیک چهارده قرن از فجر منیر اسلامیش گذشت و خاطره های فراموش نشدنی از سالهای درخشانش در قلوب عالمیان گذاشت کمتر از اوضاع و احوال تاریک و جاهلیتیش و همجوارانش به انتظار و آذکار میآید ولی افسانه های اقوام بائده و عاریه و مستعربه از فتوحات عمالقه در یاب و تأسیس دولت و آئین حمورابی در بیست و سه قرن قبل از میلاد مسیح و تصرف مصر در همان قرن و افسانه های بزرگ جدعا و ارم از قبائل آرامیه و نیز ثمود و دولت طسم و جدیس که آثاری در یمامه موجود است و نیز دولت انبیاط و غارنشینان حوریین و ادومیین و پایتختشان بطرا یا حجر یا رقیم و نیز ملوک تدمر و زینویای شهیر و بنای هیکل فخیم بعل یا شمس و ابراج مدافن و خیابانها و ستونهای رفیعه اش و سدّ عظیم عرم و قصّه خرابی سدّ و دول سبائیه و حمیریه و تباعه و افسانه های بلقیس سبا و غیرها در

تواریخ تورات و یونان و رومان و مصر و ایران و اشور و دیگران
باقی و آثار یمن و حجاز باخط مستند و نقوش حمیری
یا باخط نبطی و نقوش آرامی در خرابه شهر قدیم مأرب
و حجر و بطرا و قصر بیست طبقه غمدان پیدا و آشکار است
داستانهای اخلاق شجاعت و شهامت و صراحت و عشق و
غیرت و شعر و بلاغت و وفا و مهمان نوازی و صفای عرب
ضرب المثل می باشد و مد ^۴ انشقاق این شعبه سامی و زبان
و عقیدت و مدنیتش از ریشه بابل چگونه در ظلمات قبل از تاریخ
بنوع روشن توان بدست آورد و حتی آغاز حقیقی سکونت
شعب مستعربه که از آن جمله اسمعیل بن ابراهیم و عائله اش
بود در خلال روزگاران کهن نهان است و سال بناء خانه
باستانی کعبه که در قرآن بیت العتیق خواند بدرستی معلوم
نتوان داشت لا جرم سلسله نسب و اسلاف حضرت محمد را
تا اسمعیل مذکور جز با کتفا^۵ بهمان اسامی و مختصر عناوینی
که روات مسلمین نوشتند گریزی نیست .

ولی در اواخر از منته در سرحدات شام گروهی از آنان که
بنام دولت آل غسان معروف شدند در مدنیت و سیاست و
عقیدت تابع قیصره روم شرقی قسطنطنیه و گروهی دیگر
در حیره که بنام دولت لخمیین مشهور گردیدند پیرو خسروان
ایران گشتند و دیگر اقسامش در یمن و حجاز و نجد و تنها^۶

و یماه بحال تفرق و عدم استقلال میزیستند و آن کشور
بحفارت و دناعت میرفت چه آنان غالباً عشائر صحرا و
چادر نشین بسیاری بودند که هر یک را رئیس مطاع و حکمرانی
مطلق مهتری میکرد و مخاصمت و مقاتلت مستمره فیما بین
قبائل از ایام سالفه برقرار ماند و هر چند عشیره متعاهد گشته
بر دیگران می ساختند و نهایت غیرت را در خونخواهی میدانستند
و از نهب و اعدام کوتاهی نمی کردند و مملکت واسعه شان
غالباً بائر و شمار زکور از اناث کم و قاصر میشد چنانکه در
قسمت حجاز چند قریه و بلدی صغیر محل اجتماع گردید
و مکه واقع در زمین بکه سیل طقب به بطحاء و دیگر یشرب
مشهور گشتند و در مکه که اشهر بلاد بود و از اینرو آم القری
خوانده شد طوائفی چند میزیستند و بایکدیگر رقابت و
خصومت میورزیدند مانند بنی هاشم از نسل هاشم بن عبد
مناف پدر عبدالمطلب جد حضرت محمد که هنگام طلوع
اسلام ابوطالب بن عبدالمطلب بزرگ و رئیسشان بود
و بنی مخزوم که در آن هنگام ابوالحکم عمرو بن هشام و نیز
ولید بن مغیره سمت سروری داشتند و نیز بنی امیه که
ابوسفیان را به مهتری پسندیدند و آن مملکت گهی تحت
اقتدار شهنشهان ایران و چندی در نفوذ دولت روم و دی
مورد تاخت و تاز ملوک حبشه بود و ایامی که ملوک یمن را

قدرتی حاصل و حمایتی برای دولتشان پدید میآید — دست اندازی در دیگر اقسام عربستان مینمودند (۱) و هنگام طلوع اسلام سلطنت ایران با خسرو پرویز ساسانی بسود و با هراکلیوس قیصر روم قسطنطنیه جنگ و ستیز مینمود و مملکت یمن را تحت حکمرانیش نسق و نظم میداد و حجاز و دیگر اقسام عربستان را بواسطه نمایندگی و عمالی که در آنجا داشت امر و نهی میکرد و در این ملت و آئین مجهول المبدء و المؤسس متدرجاً در ایام باستان عقاید و مراسمی تقرر یافت و داخل در آئین محسوب و همه مطیع و منقاد گشتند و مخالف و منکر را خارج و کافر خواندند ولی فروغاً و شعبه‌ها در مابین عشائر متفاوت و متغایر بود و در مابینشان قول ب طبیعت و دهر و انکار خدا و عوالم آخری نیز بسیار شده که در قرآن است " وقالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت ونحیی ... وما ینلکنا الا الدهر "

و اعتقاد به فرشته گان و اجنه و شیاطین (۲) و تأثیر آنها

(۱) آورده اند که گروه ایرانیان ساکن یمن سالهارشته های امور را بدست داشتند و با اعراب بومی امتزاج و ازدواج کردند و نسلی بدین طریق برقرار شد که عربان آنها را بنی و ابناوی مینامیدند. (۲) وجعلوا لله شرکاً الجن و قد خلقهم و خرقوا له بنین و بنات بغیر علم سبحانه و تعالی عما یصفون (سوره انعام) یعنی برای خدا همکارانی از جن ساختند با اینکه او آفریننده آنهاست و برایش پسران و دخترانی ندادند در دست کردند او یاک و متعالی از آنچه میستایند میباشد.

و ستارگان در اوضاع و حوادث جهان تقریباً عمومیت داشت و فرشته گان را انانک و بنات خدا میخواندند و در هر ناحیه بتکده ای معروف بود. بنی کنانه ماه و دهران بنی لخم و جرهم مشتری و بنی عقد عطارد و بنی طی سهیل و بنی قیس عیلان شعرای یمنی را میپرستیدند و در اراضی نجران متعلق بقبیله همدان و بعضی از حمیر و مجاورش بت معروف به یعوق و در دومه الجندل مسکن بنی کلب بت معروف بوت و در طائف متعلق به ثقیف صنم معروف به لات کسه گفته اند مدفن شخصی مشهور سبئی بدان بود و نزد بنی هذیل فرسخی در راه مکه صنم سواع و در ارتفاع مسی به مذحج و نزد قبائلی در یمن و همدان یفیوث بود. و مجسمه نسر را در موضعی بلخع نام در زمین سبأ و ارض حمیر قبیله ذی الکلاغ و اطراف یانش و مجسمه مسی به منات را به اهراق در ماه قربانیها اوس و خزرج عبادت میکردند و قریش و بنی کنانه و غطفان شجره معظمه میخها نصب کرده مسی بَعَزَی را پرستش مینمودند و بتیان بسیاری فراهم داشتند که از آن جمله بت یوانه بود و روزی از سال نزدش عید می گرفتند و اعتکاف مینمودند و قربانی میکردند و عهد و قسم برقرار می ساختند (۱) و قبیله طی را بتخانه فلس و قبیله

(۱) فی الحدیث کان یعوق عن یمن الکعبه و کان سرعن

حوالی طائف رابتخانه کفین بود و بسیاری از مردم مدینه و بنی عدی، حمام و اهالی یمن درختی عظیم را میپرستیدند

یسار الکعبه قیل و کان یغوث قبال باب الکعبه وقیل نسرو یعوق و یغوث کانت فی مسجد الکعبه واللات والعزی و مناة اسم اصنام من حجارة کانت فی جوف الکعبه یعبد ونهـا . فاللات لثقیف و قیل لقریش والعزی لقطفان و مناة لهذیل و فزاعة و فی الخبر لولا حدثان قومک بالکفر لهدمت الکعبه و بنیتنها اراد قرب عهدهم بالکفر والخروج منه الی الاسلام واته لم یتمکن الدین فی قلوبهم فلوهدم الکعبه ربما فرؤا منه لکونه بیرونه تغییر اعظیما هبل کضرر اسم صنم رمی بها علی من ظهر الکعبه فامر به فدفن من باب بنی شیبة (مجمع البحرین)

العوف صنم والشمس اسم صنم قدیم و قد ستمت العرب عبد شمس و هو بطن من قریش قیل سموا بذلك الصنم وترحب اسم صنم کان بحضرموت الیمن والجبوت والطاغوت والا نصاب المذكور فی القرآن کلمة عامة لکل ما عبد من دون الله تعالی والتصب کل ما عبد من دون الله والجمع النصاب و الانصاب و کانوا یعبدون الانصاب و هی حجارة کانت حول الکعبه تنصب فیعل علیها و یدبح لغیر الله تعالی . (ملخص از تاج العروس)

از ابن عباس روایت است که برکوه صفا مجسمه مردی بود که اسباف مینامیدند و بر مروه مجسمه زنی که نائله میخواندند و اهل کتاب عقیده داشتند که آن دو بر کعبه زنا کردند و خدا آن دو را دوسنگ مسخ کرد و بر صفا و مروه نهار تا موجب عبرت باشند و همینکه مدت طولانی گذشت من دون الله پرستش شدند و مردم جاهلیت چون بین آن دو طواف میکردند

که ذات انواط مینامیدند و سالی یک روز عید گرفته پای آن درخت اجتماع کرده اسلحه خویش را بر اغصان آویخته

دست بر آند و بت میکشیدند . (اسباب النزول)
اصنام مجسمات انسانی ساخته از طلا یا نقره یا چوب و اوثن ساخته از سنگ را میگفتند و اساساً چنین بود که در قدیم برای مردم صالح مجسماتی محض یادگار و ستایش بعد از فوتشان ساختند و مردم اعصار بعد آنها را مورد پرستش قرار دادند و نخستین عمل بت پرستی از مملکت هند برخاست و نیز احجاری را از کعبه که محل باستانی پرستش خدا بود در سفر محض خیر و برکت با خود همراه میبردند و آداب و مراسم بها میآوردند و آن احجار متدرجاً اوثن شدند مانند انصاب سَعْتِر عَائِمٍ نُهْمٍ اُقْبَصِر که متعلق بطائفه قضاعه و غیرهم بود و مانند دو اکثری برای بنی الحارث ذوالکفین برای کوس، ذوالخلصه سنگ طویل سفید که نقش تاجی داشت بین مکه و یمن بود . سواع برای هذیل در نوا مدینه . و د برای کلب در دومة الجندل، یغوث برای مذبح و اهل جرش، یعوق برای خیوان در قرب صنعا . نسر برای حمیر (تبع و حمیر بعداً در یمن موسوی شدند) فلس برای طی . عُمَیَانِس برای خولان . و پنج بت اقدم که قوم نوح میپرستیدند در قرآن ذکر شد " قال نوح رب انهم عَصَوْنِی و قالوا لا تذرن آلهتکم ولا تذرن وداً و لا سواعاً و لا یغوث و یعوق و نسرأ " . و اقدم بتان عرب مناة و بعد از آن در طائف لات بود که از منات نوین تراست و سنگی چارگوش بود و یهودی در آن سویق درست میکرد و پرستارانش بنی عتاب بن مالک از ثقیف بودند و بنائی بر آن بنا کردند و قریش و تمامی عرب آنرا تجلیل مینمودند و برجای مناره چپ

وزبیحه مینمودند و به عادات و عبادات اشتغال میجستند
و هم دو صنم اساف و نائله معروف اند و نیز برکوه صفا

مسجد امروزه طائف برقرار بود . آنگاه عربان عزی را پرستش
گرفتند که از لات و منات تازه تراست و در وادعی از نخلستان
شام که عراض میگفتند بمقابل نمیر از راست راه مکه بعراق و نه
میل فوق ذات عرق تابستان و بر آن بنائی کردند که در آن آواز
میآمد .

وقریش کعبه را طواف میکردند و برای بتان چنین میگفتند:
" واللّات والعزّی و مناة الثالثة الاخری فانهن القرانیق
العلی و ان شفاعتهن لترجی " یعنی بلات و عزی و منات
سوّمین و آخرین که کرکیهای اعلی هستند و شفاعتشان
مورد آرزو میباشد و آنها را دختران خدا میگفتند که نزد خدا
شفاعت میکنند .

در قرآن است : " افرأیتم اللّات والعزّی و مناة الثالثة
الاخری الکم الذکر وله الانثی تلك اذا قسمة ضیعی ان هی
الا اسماء سیتموها انتم و آبائکم ما انزل الله بها من
سلطان " یعنی آیا لات و عزی و سوّمین دیگری را دارید
آیا برای شما پسر و برای خدا دختر باشد این تقسیم زیان
آوری است آنها جز اسمائی نیستند که شما و اسلاف شما
گذاشتید خدا بآنها قدرت و نفوذی نگذاشت . و قریش
دره ای را برای آنها از وادی حراض که مقام مینامیدند
شبه حرم کعبه کردند و قربانگاهی داشت که غنغب میخواندند
و قربانی میکردند و گوشتها را بواردین و حاضرین میدادند
و عزی را زهارت و قربانی مخصوص قریش بود چنانکه لات خاص
ثقیف و منات خاص اوس و خزرج بودند ولی همه نسبت
بعزی تعظیم و تجلیل میکردند تا آنگاه که خدا خالد بن

و مروه بتانی جای داشته معبود و مسجود بودند و طائفین
عیسایین آند و طواف میکردند و تیمناً و تبرکاً بر آنها مسح

ولید را برانگیخت که آن درخت را برید و بنا را برانداخت
و بت را درهم شکست و چون پیمر در روز فتح بمسجد داخل
شد و حالیکه اصنام پیرامون کعبه منصوب بودند یاد گرفته
گمانش بچشمهایشان و صورتهایشان میزد و میخواند:
رجاء الحق و زهد الباطل ان الباطل کان زهوقاً یعنی
حق آمد و باطل رفت و باطل رونده بود پس امر فرمود آنها
را برروافکنند و بیرون بردند و سوزانند .

و نیز اعراب نوعی از سنگهای غیر منصوب داشتند که دور
آنها طواف و حج میکردند و انصاب مینامیدند و طواف آنرا
دور وار میخواندند و بنی الحارث بن کعب کعبه در نجران داشتند
که تعظیم و تجلیل مینمودند و همچنین ایاد را کعبه‌های
در سندان از زمین بین کوفه و بصره بود و مناة برای هدیل
و خزاعه بود ولی قریش و تمامی عرب تعظیم و تجلیل میکردند
تا آنکه پیمر در سال هشت هجرت که سال فتح باشد از مدینه
بیرون آمد همینکه چهار یا پنج شب برفت علی را از آنجا
بفرستاد که آنرا برانداخت و آنچه بهر آن بود بگرفت و از
آنجمله دو شمشیر بود که حارث بن ابی شمشیر غسانی پادشاه
غسان بآن حضرت تقدیم کرد یکی مجذب و دیگری رسوب
نام داشت و پیمر هر دو را بعلی بخشید و میگویند شمشیر
ذوالفقار نام علی یکی از آن دو بود .

و منات بر ساحل دریا بین مکه و مدینه نصب بود و همه
اعراب تعظیم میکردند و گردش قربانی مینمودند و اوس و خزرج
و هر که بمدینه میرفت تعظیم میکردند و قربانی و هدیه مینمودند .

مینمودند و نیز بین آن دو قربانیها میکشیدند

واساف و نائله عاشق و معشوقه بودند که مسخ بسنگ شدند و در نزد کعبه محض تنبه مردم نهاده شدند و چون مدت طولانی گذشت و مردم بت پرست شدند آن وقت هر دو را معبود قرار دادند و یکی از آند و طصق بکعبه و دیگری در محل زمزم بود و قریش آنها را که طصق بکعبه بود نزد آند دیگر بردند و برای آند و نیز قربانی میکردند.

هبل، بزرگترین اصنام در جوف کعبه بود و بصورت انسانی از عقیق احمر ساخته شده بود و وقتی که قریش آنها را یافتند يك دستش شکسته بود لذا دستی برای او از طلا بساختند و خزیمه آنها منصوب داشت و بسوی منسوب گردید و در آنجا هفت تیر بود که بر یکی صریح و بردیگری طصق نوشته بود بدوتای از آن در حق مولود مشکوک قرعه میزدند چنانکه اگر در حق مولودی شبهه میرفت هدیه اش را داده آنگاه قرعه نزد هبل میزدند اگر صریح میآمد مقبول و اگر طصق مردود و تیری بر میت و تیری بر نکاح و سه تیر دیگر معلوم نشد و هرگاه در امری اختتام رخ میداد یا سفری یا کاری میخواستند نزد هبل آمده قرعه میزدند و هر نوعی که میآمد یا عمل یا ترك مینمودند و عبدالمطلب بدانگونه نزد هبل برای فرزندش عبد الله والد پیغمبر قرعه زد و ابوسفیان بن حرب در جنگ اُحُد همینکه مظفر شد خطاب به هبل گفت «أَعْلَى هُبَلٍ» یعنی بدین تو و پیغمبر گفت «اللَّهُ أَعْلَى وَاجِلٌ...»

و در وادی القری به دومه الجندل مجسمه مردی بزرگ بود که حله بکمر بسته و حله بر شانه ردا کرده شمشیر بسته کمان به پشت انداخته و در جلوی حربه با علم و ترکش تیری داشت و خالد بن ولید با اجازه پیغمبر آن بت را بشکست...

و خون قربانیها بر چهر بتان میآلودند و شترانی بانسواع مختلف نذر کرده بتان رها شده و آزاد داشتند که کس تعرض بآنها نمیکرد (۱) و مشهور تر از همه بتکده ها پرستشگاه کعبه

و عزی بنوع مذکور تابعث پیغمبر بمقام و منزلت معبودیت همگانی در درجه اولی باقی بود و پیغمبر از آن و دیگر بتان نکوهش کردن گرفت و مردم را از پرستش آنها نهی همیکرد و آیات قرآنیسه در حق آنها فرود آمد و این بر قریش سخت گران شد بنوعی که ابواحیحه سعید بن العاص بن امیه بن عید شمس بن عبد مناف از شدت اندوه به بیماری و بستر مرگ افتاد و در چنان حال ابولهب بعیاد تشریف و او را گریان یافت و باو چنین گفت ای ابواحیحه برای چه میگیری اگر برای مرگ است که آن ناگزیر میباشد و او پاسخ داد نه برای مرگ بلکه از آن اندیشه دارم که عزی پس از من از پرستش بیفتد و ابولهب گفت خاطر آسوده دار که نه عزی مادام حیات تو برای خاطر تو عبادت میشد و نه بمرگت از معبودیت خود سقوط میکند و ابواحیحه از شدت علاقه وی در عبادت عزی بشگفتی شد و گفت حال مرا جای نشینی حاصل آمد تا چون خالد بن ولید بدستور پیغمبر عزی را بر میکند بآن چنین خطاب کرد «یا عزی کفر لا سبحانک انی رأیت الله قد آهانک». (مفاد کتاب الاصنام).

(۱) در سوره مائده قرآن است «ما جعل الله من بحیره ولا ساء ولا وصیلة ولا حام ولكن الذین یفترون علی الله الکذب واکثرهم لا یعقلون». یعنی خدا نه بحیره و نه سائیه و نه وصیله و نه حامی قرار نگذاشت ولی آنانکه برخدا دروغ میبندند قرار دادند و بیشترشان تعقل نمیکند. و بحیره ماده شتر پنجساله زائیده را میگفتند که بسال پنج نرینه بزاید و در اینحال گوشهایش را شکافته آزاد و رها برای خدا میکردند نه

در مگه بود که صنم بزرگ هبل بر ظهر آن جای داشت و
 اصنام بسیاری نیز که قریش و طوائف میپرستیدند در آن بر قرار
 بود و آورده اند که سید و شصت صنم در آن معبد از سالیان
 کهن منصوب گردید و حاجیان از اطراف و اکناف آمده مُحَرِّم
 شده بزیارت و طواف و قربانی و دیگر اعمال حج میپرداختند
 و نذر و هدایا میآوردند و تحت مقرّ هبل چاهی خزینه
 برای آنها مخزون داشتند که تیرهای آلات قرعه بنام اَزْلَام
 مهیا بودی که هنگام تردد در مبادرت بعلوی و یا شک
 و اشتباه در امری نخست در منظر هبل شتری نحر نمودندی
 و حال نیاز از صنم درخواست کردندی که آنچه مختار و درست
 است برآید پس در آن محضر قرعه زدندی چنانچه عبدالمطلب
 نذر کرد (۱) که هرگاه ده پسر بیارد یکی را قربانی نماید
 و همینکه بآرزو رسید مابینشان نزد هبل قرعه انداخت و بنام
 میدوشیدند و نه سوار میشدند و نه از چراگاه منع میکردند و
 سائیه بنوع مطلق هر شتر رها کرده بنام خدایان است و وصیله
 شتر ماده ای بود که نخست زادش ماده و زاد بعدش نیز ماده
 باشد که آنرا نیز وقف بنام بتان و رها مینمودند و حام شتر
 نرینه بود که برای انتاج بکار میکشیدند آنگاه نذر برای بتان
 و آزاد میساختند .

(۱) کان عبدالمطلب قد رأى في المنام انه يحضر زمزم و نعت
 له موضعها فقام يحضر وليس له ولد الا الحارث فنذر لئلا
 ولد له عشرة ليتحرر احد هم عند الكعبة فلما تموا عشرة اخبرهم
 بنذره فاطاعوه و كتب كل منهم اسمه في قدح فخرج على

عبدالله اصابت نمود ولی خویشاوندان مادری عبدالله از
 اشراف یثرب رضاندادند و معانعت کردند و عبدالمطلب
 فیما بین فرزند دلبند و ضاعف از شتران گرانمایه همی قرعه زد
 تا بنام شتران آمد و ناقه های ثمین بسیار قربانی نمود لذا
 حضرت محمد در مقام مفاخرت مکرراً " اَنَابِنُ الدَّبِيحِيْنَ " اشاره
 باسمعیل بن ابراهیم و عبدالله گفت .

و در آن ایام تولیت و کلید داری کعبه بیت العتیق را که
 با قریش بود شیخ الطائفه عبدالمطلب با منصب مهماندار ی
 حجاج و سقایه از حوضهای جلدی در جنب کعبه اداره مینمود
 و فضائل خانه کعبه از آنجمله قصه هجوم ابرهه بن الاشم (۱)

عبدالله فاخذ عبدالمطلب الشفرة لنحره فقامت قریش من
 انديتها وقالوا لا تفعل حتى تنظرفيه فانطلق الي قومه فقال
 قريوا عشرة من الابل ثم اضرخوا عليها على القداح فان خرجت
 على صاحبكم فزيدوا من الابل حتى يرضى ربكم ففربوا عشرة
 فخرجت على عبدالله ثم زادوا عشرة فخرجت على عبدالله فلم
 يزلوا حتى صارت مائة فخرجت القداح على الابل فنحرت
 ثم تركت لا يصد عنها انسان ولا سبع فلذلك قال انابن
 الدبيحين . (مجمع البحرين)

(۱) كان ابرهة الاشم قد بنى بيتاً بصنعاء كنيسة سماها
 القليس بالرخام وجيد الخشب المذهب وكتب الى ملك الحبشه
 اني قد بينت لك كنيسة لم يبين مثلها احد قط و لست تارح لعز
 حتى اصرف حجهم عن نيتهم الذي يحجونه اليه فيبلغ ذلك
 بعض المشهور فيبعث رجلين من قومه و امرهما ان يخرجوا حتى
 يتقوتا فيها ففعلا فلما بلغه ذلك غضب وقال من اجترأ على
 هذا فليل بعضراهل الكعبة فكان من امره ما كان (كتاب الاصنام)

ملك يمن تابع دین و سیاست پادشاه مسیحی حبشه معروف است که کلیسا در صنعاء ساخت و توجه حج اعراب را بانجا میخواست و عربی بدشمنی آن کنیسه را آلوده ساخت و بعضی اعمال دیگر هم مرتکب شدند تا ابرهه با امواج افواج و در مقدم کل فیل هراسناک به نزدیک مکه رسید و گله های شتران بسیار عبدالمطلب را بفارت بردند و چون بحضور ابرهه رسید و از شتران خود گفت و ابرهه بتعجب پرسید که چگونه از خانه کعبه دم نزدی ؟ جواب داد " انا ربّ الابل و انّ للبيت ربّاً سيمعنه " و با گروهی از قریش حلقه در کعبه را گرفته چنین سرود :

يا ربّ لا ارجولهم سواك اي ربّ فامنع منهم حماكا

ان عدوّ البيت من عاد اكا امنعهم ان يخرّبوا قراكا

و جریان آن واقعه در سوره الفیل از قرآن مذکور است (۱) و بالجمله پس از عبدالمطلب منصب مذکور به پسرش ابوطالب

(۱) الم ترکیف فعل ربك باصحاب الفیل الم يجعل کید هم فی تضلیل و ارسل علیهم طیراً ابابیل ترمیهم بحجارة من سجيل فجملهم کعصف ماکول یعنی مگرندیدی پروردگارت چه بافیلداران کرد مگر نه فتنه شانرا در تبااهی نهاد دسته پراکنده مرغی را بر آنها فرستاد که بسنگی از گل خشکیده بر آنها میزدند و آنان را چون گاه خورده چارپایان ساختند .

رسید و او بعلمت تنگدستی در ازا دینی که بپیرادر خود عباس داشت باو واگذاشت .

واعراب غالباً اولاد خود را به بندگی بتان نامدار میکردند چنانکه مناف نام بتی بود و پدرهاشم عبدالمناف و سلیمش ابوطالب نیز بآن نام مستی گردید . ولی به کنیه اش ابوطالب مشهور است و نام برادر ابوطالب عبدالعزی بود که بعداً بکنیه ابولهب معروف شد و در عین حال معتقد بآله کل بودند و بتان را وسائط و شفعا میدانستند (۱) و باین رو نام پدر آنحضرت قبل از طلوع اسلام عبد الله بود و در قرآن بهمین نوع نقل قول اعراب مسطور میباشد .

واكثر رسوم وعوائد قديمة طيبة عرب پس از طلوع اسلام برجا

ماند و برخی نسخ و تغییر تام یافت چنانکه قبل از اسلام

(۱) اَلَا لِلّٰهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُوْنَا اِلَى اللّٰهِ زَلْفًىۗۤ اِلَىٰٓ اٰخِرِ سُوْرَةِ زُمرِ قُرْآنِ فتنه یعنی همان دین خدا راست و آنهارا که سوی خدا سروران گردانیدیم مگر محض اینکه ما را بخدا نزدیک دهند و بعبودن من دون الله مالا یضرهم ولا ینفعهم ویقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله (سوره یونس از قرآن) یعنی و سوی خدا چیزهایی را عبادت میکنند که نه زیان و نه سودی برایشان دارند و میگویند اینها میانجیان و وسائط ما نزد خدایند .

در هر فصلی مناسب که خواستندی، بزیارت کعبه رفتندی و اعمال مشهوره از احرام و طواف و سعی و هروله مابین صفا و مروه و تقدیس حجر اسود که از احجار و نُصَب مقدّسه بود مردان عاریاً در روز و زنان برهنه در شب بجای آوردند ولی پس از طلوع اسلام موقت بشهر نوحه و امر به ستر عورت شد و نیز زنان حجاب نداشتند و ازدواج فیما بین دو عشره کمتر وقوع مییافت و جزاء زنا قتل بود. و اگر مردی در حرب اسیر میشد زن میتوانست با مردی دیگر بیامیزد. و اگر مردی از حرب میگریخت زنش بر او روان میشد. و اگر زنی از شوهر مطالبه طلاق میکرد در صورتیکه قاضی حق بجانب او میداد طلاق واقع میشد و الا زن را غرق میکردند و برادران متعدّد حق اشتراك در زوجه داشتند. و هم نکاح امهات و بنات و جمع بین الاختین را حرام میدانستند. و ازدواج زن پدر را روا نمیشمردند. وزن بهر شمار که میخواستند میگرفتند و زمام طلاق بدستشان بود. و کودکان را ختنه و سارقان را قطع ید مینمودند. و ربا گرفتن مذموم و شرابخواری و زنا بارکی و قمار بحدّ افراط متداول بود و غالباً مودی بجنگ و خونریزی میگشت. و نیز کثیری دختر را ننگ خود میشمردند و مخالف حمیت و غیرت میدانستند که دختر بمردی دهند و لاجرم زنده بخاک میکردند و در قرآن تذمیم آن و بازخواست

از آن مستور مییابد (۱) و هم نکوهش عمل ذبائح و وقف مزارع و مواشی بهر بیتان (۲) و عقیده باینکه جنائن در احرام شتران موقوفه مذکوره هرگاه زنده باشند مختص بمردان و اگر مرده باشند مشترک بین مردان و زنان اند و نوع اینگونه تحلیلها یا تحریمها که راجع بلحوم انعام معتقد بودند در قرآن مذکور است.

و نیز نظافت و پاکیزگی نداشته ارجاس و پلیدیها را جدّ در طهارت و پاکی نمیکردند ولی جنابت را غسل بجسای میآوردند (۳).

از علوم و صنایع چیزی لایق ذکر فیما بینشان وجود نداشت و علم فال زنی و نسب دانی و ستاره شناسی ناقص و نیز تعبیر خواب رائج بود. و علامه کسی را میخواندند که علم بانساب داشت و نیز بازار فصاحت و بلاغت شاعری و قصیده سرائسی

(۱) سوره نحل و يجعلون لله البنات... الخ. و سوره تکوین
و وار المؤمنة سئلت. الخ.

(۲) سوره انعام و قالوه هذه انعام و حرث. الخ.
(۳) و كانوا یکسبون فی کل ثلاث اعوام شهراً و یغتسلون من الجنابة و كانوا ید اومون علی المضمضة و لا یستشقاق و فرق الرأس و السواک و لا یستنجا و تغلیم الاطغار و تنسّف الابط و حلق العانة و الختان.

(ملل و نحل شهرستانی)

در آن کشور رائج بوده بآن نامدار شده افتخار و مباحثات
برتری مییافتند و مخصوصاً بازار عکاظ محل نمایش این
متاع بوده فصحاء و شعراء از اطراف و اکناف میرسیدند
وقصائد و اشعار عرضه میداشتند و چون بدرجه علیای
بلاغت ممضی میگشت بر کعبه میآویختند . و قصائد غالباً
در وصف جمال نسوان و میاه و منازل شتران و یا در بیان
بعضی از تاخت و تاز و غارت و جولان بود . و بالجمله آئین
قدیم عرب کتابی نداشت و بدین رو موسویان را اهل کتاب
میخواندند .

بعضی از دانشمندان و رهبران و مصلحان عرب

و در همان ازمه متدایه جهل و غوایت و ظلمت و ضلالت
عده مرتبان و پیبران بنام صالح (۱) و خالد و غیرهما
(۱) الفصل التاسع والثلاثون فی من کان فی الفترة بیین
عیسی و نبینا محمد رفع الله قدره ذکر الکواشی و الترخشیری
و غیرهما انه کان بین محمد و عیسی اربعة انبیاء خالد بن
سنان العیسی و قبره شرقی حلب مکان یُعرف و یُزار
و یتبرک هناك حنظلة بن صفوان لا اهل الرّس
ببلاد آذربيجان و قوم کان لهم نهري سمي الرّس ينسبون
اليه و هذا النهريين آذربيجان و ارمينية فمکان من جانب
اهل ارمينية يعبدون الاوثان و ماکان من اهل آذربيجان

در میان عرب طلوع کردند که بر هبری عقل و الهام مهتدی
گشته در افکارشان روزنه روشنی بجهان بالا باز شد
يعبدون النار فبعث الله لهم ثلاثين نبياً فی شهر واحد
فقتلوهم جميعاً ثم بعث الله لهم نبياً زيد بن عمرو بن
النفيل و هو ابن عم عمر بن الخطاب رضی الله و كان يرغب
فی دين الاسلام و يُعرض عن عبادة الاصنام دعابها فاولع به
عمر بن الخطاب و سلط عليه سفهاء مكة فآذوه فسكن كهفياً
بجبل حراء و كان يدخل مكة سرّاً و سار الى الشام يبحث عن
الدين فسقطه بعض ملوك غسان بد مشق فمات امامية بين الصلت
الشفقي و كان شاعراً عاقلاً و كان يتجر الى الشام فتلقاه بعض
اناس من اهل الكتاب فقرء عليهم و علم ان نبياً سيبعث سن
العرب و كان يقول اشعاراً يصف فيها السموات و الارض و ذكر
الانبياء و البعث و الجنة و النار و يعظم الله و يوحدده و يمجده
وهو اول من كتب باسمك اللهم ورقة بن نوفل بن اسد بن
العزرى بن قص و هو ابن عم خديجة الكبرى زوج النبي و كان
قد قرء الكتب المنزلة و رغب عن عبادة الاصنام و بشر خديجة
بالنبي انه نبي هذه الامة بحيراء الراهب و كان مؤمناً
على دين المسيح و لما خرج رسول الله و هو ابن اثنتي
عشرة سنة و معه ابوبكر و بلال فمروا بحيراء الراهب و هو في
صومعة فعسرف رسول الله نظر الى خاتم النبوة و آمن
بالنبي (كتاب اخبار الدول و آثار الأول) .
بين عيسى و محمد اربعة انبياء ثلاثة من بني اسرائيل و
واحد من العرب و هو خالد بن سنان العيسى حنظلة
نبي من انبياء الله بعثه الله الى قوم فقتلوه فسلط عليهم
بخت نصر كما سلطه على اهل بيت المقدس فاستأصلهم
(مجمع البحرين) .

وآفتاب حقیقت و معرفت طلوع و تابش نمود از حالات قوم
بیزار و برکنار شده بتان را شنعت و عوار گفته رسوم و عادات
را زشت خواندند ولی مابین قوم مکفر و مردود و مسورد
ملامت و جفا و آزار گشتند .

از آنجمله زید بن عمرو بن نفیل عم زاده عمر بن الخطاب
انتباه برایش حاصل شده دست از پرستش بتان و اطوار
و افکار قوم بشست و بهر سیر در عوالم انفس و آفاق و در طلب
راه حق سفرها نمود و عاقبت بهر خود طریقتی مخصوص
پیش گرفت خدای را بروش حنیقیه ابراهیمیه عبادت مینمود
و میته و ذبائح برای بتان را نمیخورد و بقریش در هنگام

و در تاریخ ابن خلکان هم ذکر پیغمبری خالد است زنی
خالد بن سنان العباسی پسر عیسی و محمد .

و در قرآن است والی ثمود انا هم صالحا . الخ .
در قرآن قوله " اهم خیر ام قوم تبع " تبع کسگر واحد التبا
من ملوک حمیر سمو تبعاً لکثرة اتباعه و قيل سمو تبايع لان
الاخیر يتبع الاول فی الطک و هم سیمون تبعاً ملکوا جمیع
الارض و من فیها من العرب و العجم و کان تبع الاوسط مؤمناً
و هو تبع الکامل بن طکی ابو کرب بن تبع الاکبر بن تبع الاقرن و
هو ذوالقرنین الذی قال الله " اهم خیر ام قوم تبع " و کان من
اعظم التبايع و اوضح شعراء العرب و يقال انه نبی مرسل الی
نفسه لما تمکن من ملک الارض و الدلیل علی ذلك ان الله تعالی
ذکره عند ذکرا لانبیاء فقال " قوم تبع کل کذبوا الرسل فحق
وعید ولم یعلم انه ارسل الی قوم تبع رسول غیر تبع و هو الذی

اجراء آن ذبائح چنین میگفت که خداوند گوسفند را بیافرید
و از آسمان باران فرستاده گیاه برای آن حیوان رویانید و شما
آنها بنام غیر خدا ذبح میکنید . و دخترانی را که قریش
میخواستند خفه کنند از پدرها گرفته کفالت مینمود .

و هنگام دخول بکعبه چنین میخواند : " لیبیک حقاً و تعبیراً
ورقاً عذت بما عاذ به ابراهیم " و روی بکعبه سجده میکرد
و در سجده نماز پیشانی بر کف دست مینهاد و مردم از او بشیری
جسته جور و جفا روا داشتند . و عثم خطاب او را از مگه
بیرون کرده در حراء مسکن داده مراقب گماشت که بشهر
در نیاید و عقیدت مردم را فاسد نسازد تا بالاخره بتعرض
این و آن از حراء بدر رفت و چندی سرگشته کوه وهامسون
گردید و نوبتی خواست بمگه در آید در بلاد لخم جمعیتی
آگاه شده هجوم برده او را بکشتند . و همزمان و همرازانش
سه نفر بودند : ورقة بن نوفل و عثمان بن حویرث که
بالاخره با مسیحیان آمیخته مسیحی شدند و عبید الله بن
حش پسر عمه حضرت محمد که پس از بعثت اسلام آورد و چون
با مهاجرین مسلمین بحبشه رفت در آنجا مسیحی شد و
بآنحال مرد و زوجه اش ام حبیبیه دختر ابوسفیان را

نهی النبى عن سبه لانه آمن به قبل ظهوره بسبعه أو عام
وفى بعض الاخبار تبع لم يكن مؤمناً ولا كافراً ولكن يطلب الدين
(مجمع البحرين)

آنحضرت ازدواج نمود . و سعید بن زید پس از بعثت در حقیقت پرسید چنین فرمودند : " زید پیغمبر نفس خود بوده بتنهائی شریعتی داشت " و آنحضرت زید را میستود و سخنان مؤثرش را در ردع از تقلید قدیم تمجید میفرمود و تاثرات خویش را از آن سخنان بیان مینمود .

و نیز از آنجمله قصین ساعده بود که به نصایح اخلاقیه دلالت و هدایت کرد و خطابه های حکیمانه اش در السسن و افواه مذکور و متداول گشت و در اوائل طلوع اسلام بدرود جهان گفت و حضرت محمد غالباً بجمال حکیمانه اش تشبیه میجست و نقل و حکایت مینمود و ذکر خیر از او میکرد و این ابیات معروف از اوست :

فی الذاهبین الاولین	من الفرون لنا بصائر
لما رأیت مسوارداً	للموت لیس لها مصارداً
ورأیت بنحوها	یسعی الا صافرو الا کابراً
لا یرجع احد من الماضی	ولا من الباقین غابراً
أیقنت انسی لا محالته	حیث صار القوم صائراً

و از جمله فحول دانشمندان آن ازمنه حارث بن کلبه طیب و دانشمند معروف بود که طب و فلسفه و موسیقی در فارس بیاموخت و تألیفات نمود و سخنان قصار حکیمانه اش در آداب اکل و شرب و دیگر اعمال مشهور است و گفتار :

" الهداة بیت کل داء والحیمة رأس کل دواء " از اوست . مردی فلسفی مشرب و بی ایمان بقیود ادیان بوده در امر اسلام نه ایمان و انقیاد آورد و نه تعرض و انکاری نمود و نوبتی سعد بن ابی وقاص از سابقین اولین مسلمین سخت بیمار شد و حضرت محمد بعیادت رفت و کس بطلب حارث فرستاد و او بیامد و بشریتی ساده مریض را مداوا کرد .

دیگر امیه بن الصلت شاعر نامدار که به آئین حنیفی ابراهیمی ندا میداد و بفراسات جبلّی و اطلاع از کتب و آثار مقامی بزرگ یافت و اشعار بسیار در حکمت و موعظت و تذکر بغناء دنیا و در اخلاق سرود و خود را مؤسس و معلم آئینی میشمرد و بخدای غیب میخواند و از پرستش اصنام میرهاند و شرب خمر را حرام کرد و سخنان و ابیات او را اهالی گرامی گرفته در حفظ نگهداشتند و از آنجمله منسوب باو است :

تری یوم القیامة کلّ دین سوی دین الحنیفة فی ضلّ
وکلّ مَعَمَّرٍ لا بُدَّ یوماً و ذی دنیا یصیر الی زوال
و یغنی بعد جدته و بیلی سوی الباقي المقدّس ذی ال ^{لجلال}

و فیما بین اعراب در باب کرامات و مقاماتش سخنانی بسیار متداول شد و از آنجمله میگفتند امیه زبان حیوانات میدا^{ست} و سا بانگ غراب و غیره را تبیین و تفسیر کرد و همان نوع که گفت واقع شد ، و آنکه فرشته گان دل و احشایش را بیرون

آورده تطهیر نمودند و بر جانها دند .

و حضرت محمد پس از بعثت سعی کرد وی را در شمار مسلمین در آرد و او خویش را مستغنی پنداشته نپذیرفت ولی مردم را بسوی آن حضرت همی خواند .

و اساساً يك قسمتی مهم در عربستان مَطَّ حَنِيفِيَّةٌ قدیمه بود که پیروان آن خویش را نسل اسمعیل بن ابراهیم و دین خود را شریعت الله منتسب به اسلاف کرام خوانده از آئین بت پرستی محترز و برکنار بودند .

و از بنی اسرائیل موسویّه نیز خصوصاً در یمن و شرب بعده بسیار از زمانی قدیم و بیشتر شاید از ایام اصطکاک فیما بین دو دولت موسویّه فلسطین در آن کشور قرار گرفتند و در آن میان از سبط بنیامین بشمار بسیار بودند .

و مسیحیت نیز از سنین بعیده در آن مملکت نشر و نفوذ یافته پیروان بسیار که غالباً متعلق بکلیسای شرقیه بودند پیدا کرد و در قلب عربستان زنگ میزد و با مجاورت مملکت مسیحیه سوریه و غیرها از طرفی و نفوذ حبشه از جانبی دیگر توان گفت که شاید در تمام آن جزیره تسلط و نفوذ مییافت .

و شاید از شومرونیها نیز بسیار بودند و از هر يك علماء و اخبار و ربانی و رهبان تأثیر مینمودند و به اینرو استعداد و صلاحیت کامله برای زوال بت پرستی و خرافات باستانی

خود داشت، و حضرت محمد از صفر سن بطریق

حنیفیه میرفت و همی از الله گفته بتان و تقالید

بت پرستی قدیمه را مذمت مینمود و از استعمال

مشروبات و تناول قرابین اصنام

و مبادرت به باطیل شعریّه و

رسوم سخیفه احتراز

داشت

مممممم

مم

م

طلوع محمدی و سنین آیام مکه

ولادت حضرت محمد در مکه شاید بسال ۵۷۱ میلادی واقع شد (۱) و مادرش آمنه نام از اهل یثرب بنت وهب بن عبد مناف از قبیله بنی زهره قریش و پدرش عبد الله بن

(۱) وكان ذلك (مولد النبي) في نهار الاثنين ثاني عشر ربيع الأول عام الفيل يوم عشرين لنيسان في شعب بنی هاشم واسترضع في بنی سعد بن بكر عند حلیمة السعدیه خمس سنين و مات ابوه عبد الله في المدينة وهو في بطن أمه ثم توفت أمه في الأبواء سافر مع عمه ابي طالب وهو ابن اثنتي عشرة سنة ثم خرج مع ميسرة في تجارة خديجة وكان ابن خمس وعشرين سنة (كتاب اخبار الدول و آثار الأول)

كان مولد الرسول لثمان خلون من ربيع الأول سنة اربعين من ملك كسرى انوشيروان وفي السنة السابعة من تولده خرجت به أمه الى اخواله يزورهم فتوقفت بالابواء و قدمت به أم ايمن التي مكته بعد خامسة من موت أمه وفي السنة الثامنة من مولده توفى جده عبد المطلب و ضمته عمه ابوطالب اليه وكان في حجره و خرج معه عمه الى الشام وله ثلاث عشر سنة ثم خرج في تجارة لخديجة بنت خويلد الى الشام مع غلامها ميسرة وهو ابن خمس وعشرين خرج الى الشام في تجارة خديجة ونظر نسطور الراهب اليه وهو في صومعته والنبي مع ميسرة وقد اظلمت عمامة فقال هذا نبي (مروج الذهب)

عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف از قبیله بنی هاشم قریش و او یگانه فرزند ابویں بود و بنام محمد بمعنی ستوده ستمی گردید و عبد الله در مدینه شاید بچند ماه قبل یا بعد از ولادت فرزند در بد و جوانی و آغاز کامرانی در گذشت و شبیه عبد المطلب (۱) که جز کهنترین فرزندش عبد الله

(۱) عبد المطلب علی صيغة اسم الفاعل هو ابن هاشم جد النبي والمطلب كان اخا هاشم وعم عبد المطلب و ابن عبد مناف وهو ربي ابن اخيه فلهدا سمي عبد المطلب لانه لما مات ابوه هاشم ابنه عبد المطلب كان صغيراً فاخذته أمه علی قبيلتها فرثته فلما نشأ بينهم قيل للمطلب لو كنت ربيت ابن اخيك فراج اليه فاخذه و دخل به المدينة مردفاً آياه فقيل له من هذا الغلام فقال عبدی فسمي عبد المطلب وكان اسمه شيبه الحمد . و كان لعبد المطلب عشرة اولاد منهم عبد الله ابو النبي و ابوطالب ابو علي و العباس و الحرث و ابولهب و مات عبد المطلب والنبي نحواً من ثمان سنين وفي الحديث: يا علي ان عبد المطلب كان لا يستقسم بالأزلام ولا يعبد الا صنم ولا يأكل ما ذبح على النصب و يقول انا على دين ابراهيم و قدس في الجاهلية خمس سنن اجراها الله تعالى في الاسلام حرم نساء الآباء على الابناء و وجد كنزاً فاخرج منه الخمس و تصدق به ولما حفر زمزم سماها سقاية الحاج و سن في القتل مائة من الابل ولم يكن للطواف عدد عند قریش قسناً له عبد المطلب سبعة اشواط و ابوطالب ابو علي فقال الصادق ان مثله مثل اصحاب الكهف اسروا الايمان و اظهروا الشرك فاتاهم الله اجرهم مرتين . وفي الحديث سئل ابو الحسن ما كان حال ابي طالب قال اقر بالنبى و ما جاء به و دفع اليه الوصايا و مات من يومه

پسران و دختران بسیار داشت و هر يك دارای عائله و اولاد كثیر شدند (۱) و مابین اهالی مكّه نسباً و حسباً محترم و ممدوح بوده با شأن سیادت و آقائی برای كفالت مِهَامَّ مَكَّة و حُجَّاج بیت كعبه موروث از پدر مانند دیگر مشایخ از شیر و پشم شتران خود متمتع گشته و تجارت و حمل مال التَّجَارَة بسوریّه و یمن میگردند، نوه خود محمّد را بكفالت گرفت و بعلت نقصان شیر مادر و یا وفق مرسوم قوم بزنی حلیمه نام از قبیله سعدیّه از عشائر بدویّه حوالی مكّه كه بفصاحت و بلاغت شهرت داشتند به ارتضاع سپرد و پس از انقضاء مدّت شیرخوارگی در حجر تربیت خود نگهداری نمود و چون به شش یا هفت سالگی رسید (و بعضی در سه یا چهار سالگی نوشتند) مادر نیز درگذشت و بی ابوبن مانند عبدالمطلبّ او را نیک عزیز و گرامی بپرورد. و آورده اند كه از صورت و سیرت حمید و اطوار سعیدش آثار بزرگی و ترقّی مشاهده میگرد و رویاهای روحانیّه و مشاهدات روحیّه وی مانند اینکه فرشته ای قلبش را بیرون آورده شستشو کرده برجای

وفیه مات ابوطالب بعد موت خدیجة بسنة و مات خدیجة حین خرج الرسول من الشعب قبل الهجرة بسنة (مجمع البحرين) (۳) بنوعید المطلب احد عشر قال الشيخ محمد بن بابويه هم: عبد الله و ابوطالب والنزیر و حرة و انحرث و هو استهم و العید القوم و حجل و عبد العزی و هو ابولهب و الضرار و العباس و من الناس من یقول ان القوم هو حجل .

گذاشت «موجب شگفت همگان میگردید . و دوسالی بیش نگذشت كه عبدالمطلبّ را اجل مقدر رسید و در حال شدّت بیماری با پسران نه گانه اش در حق آنحضرت توصیه نمود و یکی از آنان مسّی به عبد مناف مکتی به ابوطالب كه صاحب خرد و فضل و دانش و شعر و خلق و خوئی ملایم و با عبد الله از مادر نیز یکی بود و شئون و مقام و منصب خود را بسوی وا گذاشت بسپرد و عهد گرفت كه در كفالت و رعایتش قصور نرزد و بهمان مرض وفات یافت . و ابوطالب وی را بخانه خود فرزند و عزیز و ارجمند گرفت چند آنكه بنام فرزند ابوطالب خواندند . و او عمّ والا قدر را محترم مانند پدر داشته مساعدت در امور میگرد و در سنّ دوازده سالگی تقریباً با وی همراه قافله تجارتنی با شتران بشام رفت و آورده اند كه در آن سفر در بصری راهب دیرنشینى ملاقات شد و در هفده سالگی نیز بمساعدت و مرافقت عمّ دیگرش عبّاس سفری بیمن نمود و او را در صفر و آغاز جوانی بهمین دو سفر سیر در آفاق و انفس مقدور و میسر گردید و چیزی از اموال دنیویّه بدست نداشت و ابوطالب هم با كثر فرزندان دچار پریشانی گردید و عزم نمود كه برای وی زنی باز دواج آرد و بعلت فقدان مال میسر نشد و بالاخره محترمه ای از مالداران مكّه خدیجه نام

را (۱) که از شوهر متوقّایش اند وخته و فرزند و اموال و افر
و عمّال و خدمی متکثر داشته تجارت شام نموده به ثروت
معروف گشت و صناید وی را بزننی خواستند و نپذیرفت،
متمایل کرد که آنحضرت را با مقرراتی بسمت عاملی برگزید
و روز تا روز میلش بر زیادت گردید تا آنکه وی را در مالیه
خویش امین نمود و آنحضرت از این هنگام بین انام به محمّد
امین مشهور شد و نوبتی همراه قافله با شتران و مال التجاره
بشام رفت و در این سفر نیز گفتند که در بصری با راهب مذکور
ملاقات فرمود و با انتفاع مهمّ و شهرت مناقب کثیره عودت کرد

(۱) خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزیٰ بن قضی زوجه
رسول الله كانت تحت ابي هالة بن زارة فولدت لهما هالة
ثم خلف عليهما بعد ابي هالة عتيق بن عبد الله ثم خلف عليها
رسول الله و كانت اذ تزوجها رسول الله بنت اربعين سنة و ستة
اشهر وكان رسول الله يومئذ ابن احدى وعشرين سنة و ولدت
له اربع بنات كلهن ادركن الاسلام و هاجرهن و هن زينب و
فاطمة و رقية و ام كلثوم و ولدت ابناً سمى القاسم و به كان
يكنى و كان علي بن ابي طالب اول من آمن بالله و رسوله
من الرجال و خديجة اول من آمن بالله و رسوله من النساء
كذا ذكر في الاستيعاب و قال انه مروى عن النبي و في تاريخ
آخر ان خديجة ولدت قبل مبعث النبي القاسم و رقيه و زينب
و ام كلثوم و بعد المبعث الطيب و الطاهر و فاطمة و روى لم يولد
له بعد المبعث الا فاطمة و في الخبر كان النبي سزاً
البيز بالفتح و تشديد الزاء الا ولى صاحب البز و البز من
الشياب امتعة التاجر . (مجمع البحرين)

و خدیجه را دل بسویش رفته بالاخره بسنّ تقریباً ۴ سالگی
کابین به زمت گرفته باز در اجش درآمد و او را در اموال خویش
متصرّف مختار ساخت و در این هنگام آن حضرت تقریباً بیست
و پنج سال و بقول بعضی بیست و یکسال داشت و فیما بین
قریش و دیگر مردم بیدل مال و حسن احوال زوجه محترمه
شوونى ظاهری بر مناقب معنوی مزید نمود و از نیازمندی بدر
آمد و اولاد متعدّد بظهور آورد و چون برعمّ مکرمش امور
معاش بسختی میگذشت یکی از فرزندان وی علی را بکفالت و
فرزندی گرفت و در قرآن بمقام تذکار از تقدیرات و توفیقات
غیبیه مسطور است : " اَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيْمًا فَاَوَىٰ وَّوَجَدَكَ عَائِلًا
فَاَغْنَىٰ " .

و از جمله مزید شهرت آن حضرت آنکه قریش بناء کعبه را
تجدید و ترفیع خواستند و حیطان برافراشتند تا جائی که
بایست حجر اسود را منصوب سازند و هر قبیله افتخار نصب
آنها بهر خود میطلبیدند و بالاخره متفق گشتند که به اولین
وارد از باب مسجد محول گردد و آن حضرت اول اتفاق
افتاد و حسب قضاوت و تدبیرش سنگ سیاه مذکور را که از
نُصَب و معبودات محترم باستانی سابق الذکر بود در گلیمی
پیچیده هر قبیله گوشه ای را گرفته باتفاق بالا بردند و
آن حضرت بدست خود نصب نمود .

والا گهر بنزد وی رفت و او همینکه مطالب و مآرب آنحضرت بشنید تصدیق کرد و ابراز سرت نمود . و بعضی نوشتند که خدیجه نزد عِداس نامی راهب رفته برخی از بیانات^۱ حالات آنحضرت مذکور داشت و راهب اعتراف بنیوتش کرده وی را دلالت و ترغیب بقبول نمود . علی ای حال خدیجه با این وجوه و برتر از آنها با همه صدق و روحانیت و مؤیدیت و مقامات و حالاتی که از آنحضرت میدانست ایمان آورده اطاعت نمود .

وعلی بن ابیطالب نیز که اینوقت پیش از دوازده سال نداشت و چندین سال نزد آنحضرت پرورش گرفت اقتضای پیروی نمود .

زید بن حارثه پسر خوانده پیمبر که اسیری شامی در دوزخ جاهلیت بود و خدیجه او را خریده بشوهر بخشید (۱) و نیز دایه پیمبر ام ایمن اقتدا و تأسسی جستند .

و اول کسیکه بعد از ایمان عائله مذکوره نبویه بهدایت جدیده مهندی شد صدیق وی عبد الکعبه بن ابی قحافه مکنی به ابوبکر مردی صالح و آبرومند بین اهلالی مکه بسود

(۱) زید بن حارثه الکلبی تبناه رسول الله بعد اسره و ونسبه الیه حین تبرأ ابوه منه فقال لیا معشر قریش والعرب زید ابنی وانا ابوه فدعی بزید بن محمد (مجمع البحرین)

و پیمبر وی را عتیق یعنی آزاده شده از عبودیت ماسوی الله و خلاصی یافته از جحیم ضلالت یاد کرد و او با گروهی از آشنایانش که صالح و مستعد شناخت پنهان تکلم کرد و از عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و سعید بن ابی وقاص و زبیر بن العوام و طلحة بن عبید الله چون اقبال دید يك يك را نزد پیمبر بیاورد تا ایمان پذیرفتند .
انگاه سعید بن زید و زینب فاطمه خواهر عمر بن الخطاب و ابوزر غفاری و عبد الله بن مسعود و ابوسلمه عبد الله بن عبد الاسد مخزومی و خالد بن سعید بن العاص و ارقم بن ابی الارقم و لبابه زوجه عباس بن عبد المطلب یکان یکان نزد آنحضرت آورد و همگی ایمان آوردند و در نهان همّت بر دعوت گماشتند و هر که راصالح و مستعد دانستند القاء مقصد و عقیدت کردند و اساس دعوت بر مضمون " لا اله الا الله و حصر پرستش نسبت بذات الهیه و الغاء شفاعت شفعا^{صنا} و انکوهش و اثبات فقدان تأثیر آنها در خلقت و بجای آوردن نماز و نیاز و ستایش و نیایش خدا و در بعثت آنحضرت برای هدایت و تربیت انام و نیز در تذمیم از عقاید و عواید قوم و ارائه طریق مستقیم در اعمال و اخلاق و در اینکه اگر پیروی از امر تازه نمایند باوج شرافت و سعادت و عزت و سلطنت رسند و هرگاه عصیان ورزند بحضض زلت و فنا افتند

و در اینکه پس از این نشأة نشأة دیگر است که مکافات و مجازات هر عظمی در آنجا بینند بود . و هر یک از مؤمنین جمله " لا اله الا الله والله اکبر " (۱) و هم در حین ملاقات تحیت " سلام " را شعار ساخته باین نشان یکدیگر را میشناختند و باین رو و هم برای کمال تسلیم و انقیادشان نسبت به " الله " خدای یگانه بنام مُسْلِمِ مَسْمُومِ گشتند و آن آئین را اسلام خواندند و عده مؤمنین به قرب سی نفر رسید که بخانه ارقم بن ابی الارقم مذکور با مراعات احتیاط در حضور پیغمبر مجتمع شده شئون آداب و احکام و معارف و آیات میآموختند و بدین طریق دین عظیم محمدی مشهور در جهان بنام دین اسلام آئین بزرگ سامی عربی پس از شش قرن بعد از میلاد مسیح از مکه عربستان برخاست و با قوه تبلیغ و بعداً توأم با جهاد انقلاب شگفتی فراهم ساخته بسرعت منتشر گشت و از حجاز شرقاً و شمالاً تا انصای آسیا و غرباً تا قلب اروپا و مغرب افریقا و جنوباً تا شمال و اواسط آن اقالیم و در بسیاری از جزائر بساط بگسترده (۲) و نشر ایمان

(۱) فی حدیث سلمان فی الحج لان قول العبد الله اکبر معناه الله اکبر من ان یكون مثل الاصنام المنحوتة والآلهة المعبودة دونه الخ . (مجمع البحرین) .

(۲) در عصر جاهلیت اقوام و قبائل عربستان از حیث مذهب باهم اختلاف داشتند ولی پرستش آفتاب و ستارگان در آنها

توحیدی خالص داده رسوم شرک و عادات جاهلیه بر انداخت و مقام پیغمبران را برافراخت و اصول و اعمده آئین سامی را در بیشتر شایع بود و خدایان اقوامی را که از قدیم با آنها روابط تجارتنی داشتند هم بخدائی گرفتند و شمار خدایانشان از عده الهه روم و یونان کمتر نبود و از کتیبه های بدست آمده از آشوریهها متعلق بهفتصد سال قبل از مسیح و از کتیبه های بدست آمده از نزدیک دمشق خوب واضح است که اعتراف قدیم معتقد بتعدد الهه بوده مجسمه هایی نیز برای آنها ساخته بودند . مثلاً در یکی از کتیبه های آشوری در مینین بیان جمله هاسارهادن بعربستان و مراجعتش از آنجا چنین مینویسد :

« پادشاه عرب با تحف و هدایای زیادی در نینوا بدر بار من حاضر گردید و پای مرا بوسیده التماس کرد که خدایانش را با او برگردانم و من از این حال او متأثر شده مجسمه های خدایان او را حکم کردم که مرست نموده مدح و ثنای خدای آشور را روی آنها کنده بعد از امضاء با او برگردانیدم . بتوجه شهزاده خانم عرب را که در قصر من تربیت یافته بود بسلطنت برقرار و با تمام خدایان بکشور خودش روانه نمودم و اعراب بسبب این وصف خیال معبود واحد هم در آنها وجود داشت و از برکت ترقی همین خیال بود که پیغمبر اسلام تمام آنانرا متوجه پرستش خدای یگانه نموده وحدت ملی را که در نظر داشت ایجاد فرمود و نیز در عربستان یک پرستشخانه کعبه وجود داشت که تمام اقوام جزیره العرب آنرا مقدس و محترم میدانستند و از باستان از اطراف و اکناف بزیارت میآمدند و کعبه در حقیقت بتخانه خدایان عربستان بود و در زمان پیغمبر اسلام سیصد و شصت بیت در آنجا وجود داشت که مطابق اقوال بسیاری از مورخین خا

جهان مستحکم ساخت و مدارس و شعراء و فلاسفه و دانشمندان
و علماء جهان شناس و جهانگشایان بسیار آشکار و برقرار نمود.

هروی صورت عیسی و مریم هم جزو آنها بود. اعراب آرایش
و تزئین کعبه را فخر خود میشمردند. یهود هم کعبه را مقدس
و محترم میداشت و در زمان پیغمبر اسلام بسیاری از اعراب که
در میان آنها جمع کثیری بکیش یهود و نصاری بودند خدای
واحد را میپرستیدند و خود را حنیف مینامیدند و در قرآن
هم پیغمبر اسلام بهمین نام خوانده شد. و فرقه مذکورنه تنها
توحید را که رکن اعظم اسلام است معتقد بودند بلکه برکن
دیگر اسلام نیز که عبارت از تسلیم انسان در مقابل رضای
الهی است مانند تسلیم ابراهیم در هنگام ذبح اسمعیل
عقیده داشتند و بدینجهت است که در قرآن میفرمایند:
کسانی هم که قبل از من آمده اند مسلمان بودند و اجتماع
تمام اصنام عرب در خانه کعبه مسئله اتحاد مذهبی را ممکن
قرار داد و اتحاد زبان هم آنها سهل و آسان نمود و
در حقیقت موقع آن رسیده بود که وحدت فکر و عقیده در تمام
کشور وجود پیدا کند و این یکی از مسائل مهمه ایست که پس
پیغمبر اسلام واضح بود و همین هم موجب کامیابی وی گردید
و بعضی اینکه بانی مذهب تازه شود همچنانکه بعضی هامیگویند
باین اکتفا کرده فرمود که خدای بی همنا همان خدای ابراهیم
بانی خانه کعبه است که تمام اعراب او را قبول دارند و در
زمان بعثت پیغمبر اسلام بطور کلی تمایلاتی بطرف اتحاد
وطنی و مذهبی پیدا شد حتی علائم و امارات آنها موجود بوده
است و همان قسم که در عصر قیصره روم خدایان قدیم از تأثیر
افتاده و مورد تنقرواقع شده بودند همان حس تنقرو بیسزاری
آنوقت در عربستان از خدایان پیدا شده بود. سلطه عقاید

و تمدنی نوین و آداب و انتظامی قویم و متین در کشورهایها و
بین ملل جهان نهاد و در آنمیان در معدودی از ممالک
اکثریت تامه قریب به عموم و شمول یافت و سالها در ممالک
متعدد از ترکیه و مصر و ایران و افغانستان و غیرها دین
رسمی دولتی گردید و عده ای از ممالک لغت و آداب و رسوم
خود را از دست داده بلغت و آداب عربی متکلم و معتنق
گشتند و فقط آئین مسیحی با قدرت ظاهره و جندییه
مقاومت کرده از نفوذش در همه اروپا ممانعت نمود و اکنون
تا حدود ۳۵ میلیون جمعیت باختلاف اقوال نویسندگان
یعنی شاید بیش از خمس سکنه ارض در اقالیم جهان دارد که
شاید بیشتر از ۲۷۰ میلیون در آسیا و بیشتر از ۷۰ میلیون در
افریقا و مابقی در اروپا و امریکا هستند که در آن میان تنها
شبه جزیره هند دارای ۹۴ میلیون مسلمان و آندونزی در حدود
۷۰ میلیون و مالزی و هند و چین ۶۵ میلیون و چین بیست
ملیون (۱) و ترکیه ۱۸ و قفقازیه و ترکمنستان و غیرها از دایره
کهنه و رونق خدایان قدیم از میان رفته این عقاید بگلی کهنه
و فرسوده شده و از خدایان رمقی باقی نمانده بود.

(دکتر کوستاولویون فرانسوی)

(۱) پس از برقراری ارتباطات فیما بین خلفای اسلام و چین
بسالها در ایام منصور عباسی چهار هزار سپاهیان حسب
خواهش سوسانگر پادشاه چین برای دفع سرکشی طاغیان

روسیه ۳۰ و در بالکان اروپا ۳ طیون مسلمان هستند و چنانکه مؤسس بزرگوارش نسب خود را منتهی بابراهیم خلیل ابوالانبیاء کرد که يك زوجه و پسرش یعنی هاجر و اسمعیل را تقریباً دوهزار سال قبل از مسیح ببلاد عرب آورد و اسمعیل در آنجا مانده متعرب گشته ازدواج نمود و نسل و آئین توحید حنیفی الهی را برقرار داشت تا رشته به اسلاف کرام هاشمی رسید و ضلالت حادثه به جهالات یهود و نصاری بطلوع آن حضرت زائل گردید و بنیان بیت کعبه (۱) و آئین اسلام را رفتند و در ازاء خدمات اجازه یافتند که در آن کشور بمانند و از ازدواجشان با اهالی آن کشور بمرور ایام جمعیت کثیر مسلمانان در آنجا بعرضه آمد . (مؤلف) .

(۱) در سوره بقره آیه ۱۲۵ . و از جعلنا البيت . الخ . یعنی و آنزمان که آن خانه را مرجع مردم و امن قرار دادیم و از ایستگاه ابراهیم نمازگاه کردند و با ابراهیم و اسمعیل عهد کردیم که خانه ام را برای طائفین و معتکفین و راکعین و ساجدین پاکیزه نگه دارید و آنزمان که ابراهیم گفت پروردگارا اینجارا شهر امن کن و از اهلش آنکه ایمان بخدا و روز پسین دارد ثمرات روزی کن و خدا گفت آنرا که کافر باشد اندکی برخوردارکنم و من او را بعذاب آتش ناچار نمایم و چه بسا جایگاهی است و آنزمان که ابراهیم و اسمعیل پایه های خانه را میساختند چنین گفتند پروردگارا از ما قبول کن تو شنوا و دانائی پروردگارا ما را مسلم و منقاد کن و از ذریه ما امتی مسلم و منقاد خود برآر و طاعات ما را بنما و از خطا ما بگذر که توئی توبه پذیر مهربان پروردگارا در آنان پیغمبری از

بابراهیم و اسمعیل منتسب و مبشر نمود و ابراهیم و انبیاء اخلاش تا عیسی مسیح و حواریش را مسلم بمعنی مطیع و منقاد خودشان برانگیز که برایشان آیات را بخواند و کتاب و دانش بایشان بیاموزد که تو توئی عزیز و حکیم و کی است از کیش ابراهیم تنفر و اعراض کند مگر آنکه خود را پست و ناچیز سازد و ما او را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت از صالحین است و آن زمان که پروردگارش با او گفت مسلم و منقاد باش و او گفت بپروردگار عالمیان تسلیم شدم و ابراهیم و یعقوب اولاد خود را بآن دین وصیت کردند که ای پسرانم خدا برای شما این دین را اختیار نمود پس شما جز بحال ایمان اسلام ما موت و خاتمه حیات یابید بلکه شما شاهد بودید که چون یعقوب را اجل رسید از پسرانش پرسید پس از من چه پرستش خواهید نمود گفتند خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسمعیل و اسحق خدای یگانه را و ما باو مسلم و منقادیم .

و در سوره انعام آیه ۱۶۲ " قل انسى هدانى ربى الخ . یعنی بگو مرا پروردگارم براه راست و دین پای برجا یعنی کیش ابراهیم الهی که از شرکین نبود هدایت کرد بگو نمازم و طاعاتم و حیاتم و مماتم برای خدا پروردگار عالمیان است که انبازی ندارد و من باین مأمورم و اول مسلمین هستم و در سوره نساء آیه ۱۲۵ و من احسن دینا الخ . یعنی که نیک دین تراست از آنکه روی خود بخدا تسلیم کرده نیکوکار باشد و پیروی کیش ابراهیم الهی که نماید که خدا وی را دوست خالص گرفت .

و در سوره نحل ۱۲۵ ثم اوحینا اليك . الخ یعنی

روسیه ۳۰ و در بالکان اروپا ۳ ملیون مسلمان هستند و چنانکه مؤسس بزرگوارش نسب خود را منتهی بابراهیم خلیل ابوالانبیاء کرد که يك زوجه و پسرش یعنی هاجر و اسمعیل را تقریباً دوهزارسال قبل از مسیح ببلاد عرب آورد و اسمعیل در آنجا مانده متعرب گشته ازدواج نمود و نسل و آئین توحید حنیفی الهی را برقرار داشت تا رشته به اسلاف کرام هاشمی رسید و ضلالت حادثه به جهالات یهود و نصاری بطلوع آن حضرت زائل گردید و بنیان بیت کعبه (۱) و آئین اسلام را رفتند و در ازاء خدمات اجازه یافتند که در آن کشور بمانند و از ازدواجشان با اهالی آن کشور بمرور ایام جمعیت کثیر مسلمانان در آنجا بعرضه آمد . (مؤلف) .

(۱) در سوره بقره آیه ۱۲۵ و از جعلنا البیت . الخ . یعنی و آنزمان که آن خانه را مرجع مردم و امن قرار دادیم و از ایستگاه ابراهیم نمازگاه کردند و با ابراهیم و اسمعیل عهد کردیم که خانه ام را برای طاغفین و معتکفین و راکعین و ساجدین پاکیزه نگه دارید و آنزمان که ابراهیم گفت پروردگارا اینجارا شهر امن کن و از اهلش آنکه ایمان بخدا و روز پسین دارد ثمرات روزی کن و خدا گفت آنرا که کافر باشد اندکی برخوردار کنم و من او را بعذاب آتش ناچار نمایم و چه بسا جایگاهی است و آنزمان که ابراهیم و اسمعیل پایه های خانه را میساختند چنین گفتند پروردگارا از ما قبول کن توشنوا و دانائی پروردگارا ما را مسلم و منقاد کن و از زریه ما امتی مسلم و منقاد خود برآر و طاعات ما را بنما و از خطا ما بگذر که توئی توبه پذیر مهربان پروردگارا در آنان پیغمبری از

بابراهیم و اسمعیل منتسب و مبشر نمود و ابراهیم و انبیاء اخلافش تا عیسی مسیح و حواریش را مسلم بمعنی مطیع و منقاد خودشان برانگیز که برایشان آیات را بخواند و کتاب و دانش بایشان بیاموزد که تو توئی عزیز و حکیم و کی است از کیش ابراهیم تنفر و اعراض کند مگر آنکه خود را پست و ناچیز سازد و ما او را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت از صالحین است و آن زمان که پروردگارش با او گفت مسلم و منقاد باش و او گفت پروردگارا عالمیان تسلیم شدم و ابراهیم و یعقوب اولاد خود را بآن دین وصیت کردند که ای پسرانم خدا برای شما این دین را اختیار نمود پس شما جز بحال ایمان اسلام ما موت و خاتمه حیات یابید بلکه شما شاهد بودید که چون یعقوب را اجل رسید از پسرانش پرسید پس از من چه پرستش خواهید نمود گفتند خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسمعیل و اسحق خدای یگانه را و ما باو مسلم و منقادیم .

و در سوره انعام آیه ۱۶۲ " قل انسی هدانی ربی " الخ . یعنی بگو ما پروردگارم براه راست و دین پای برجا یعنی کیش ابراهیم الهی که از مشرکین نبود هدایت کرد بگو نمازم و طاعاتم و حیاتم و معاتم برای خدا پروردگار عالمیان است که انبازی ندارد و من باین مأمورم و اول مسلمین هستم و در سوره نساء آیه ۱۲۵ و من احسن دینا الخ . یعنی که نیک دین تراست از آنکه روی خود بخدا تسلیم کرده نیکوکار باشد و پیروی کیش ابراهیم الهی که نماید که خدا وی را دوست خالص گرفت .

و در سوره نحل ۱۲۵ ثم اوحینا الیک . الخ یعنی

برای خدای یگانه إِل و الوهیم و اللّه خواند و خویش را عبد الله و رسول الله ستوده نبیّی مانند موسی و مَتَمِّمِمْ این اصل و مقصد شمرد . و عیسی را نیز یکی از انبیاء بعد موسی ولی صاحب مقامی عظیم خواند .

و آن حضرت گاه و بیگاه سوره و یا جملی از سخنان عمیق و متین و مفید و دلنشین به اسلوبی بدیع و نوین باقوافی و فواصل نه نظم نه نثر و از حیث فصاحت و بلاغت و حلاوت و تمثّل بقصص قدیمه عذبه و احتواء بر معارف و تعالیم جاذبه صاحب مقامی رفیع و ارجمند بعنوان وحی از فرشته الهی اتیان میفرمود و بقرآن و آیات و غیرها مستوی کرده اقامه حجّه برای نبوت خود مینمود (۱) و مؤمنین از استماع آنگاه بتو وحی کردیم که از کیش ابراهیم متوجه بحق و نامشک پیروی کن . و در سوره حج ۷۸ مّله ابیکم ابراهیم . الخ . یعنی بکیش ابراهیم و او شمارا مسلم نام کرد . سوره آل عمران ۴۶ و ۶۰ سوره بقره ۲۲ بنی اسرائیل ۹۱ یونس ۴۰ تکویر ۱۶ الحاقه ۳۹ و النجم آیات اول شعراء ۱۹۲ نحل ۱۰۵ .

(۱) فصل فی وجه اعجاز القرآن ؛ اعلم انّ المسلمین اتفقوا علی ثبوت دلالة القرآن علی النبوة و صدق الدّعوة و اختلف المتکلمون فی وجه اعجاز القرآن علی سبعة اوجه و قد ذهب قوم الی انه کان معجزاً من حیث کان قدیماً و انه کان حکایة للكلام القاتم و عبارة عنه و قولهم اظهر فساداً من ان یخلط بالمذاهب المذكورة فی اعجاز القرآن و اول ما ذکر من تلك الوجوه ما

و تلاوت آنها حلاوت مییافتند و گاهی بر معمول آن ایام بقدر استطاعت بر عظام چهارپایان و یاپوست درختان و یا جلد حیوان نوشته بهر خویش نگه میداشتند .

اختاره المرتضی وهو انّ وجه اعجاز القرآن انّ الله صرف العرب عن معارضته و سلّبه العلم بکفّیة نظمه و فصاحته و قد کانوا لولا هذا الصّرف قادرین علی المعارضة و متّکین منها و الثانی ما ذهب الیه الشیخ العفید وهو انه کان معجزاً من حیث اختص برتبه من الفصاحة خارقة للعادة قال لان مراتب الفصاحة انما تتفاضل بحسب العلوم التي یفعلها الله تعالی فی العباد فلا یعتنع ان ینجزی الله تعالی العادة بقدر العلوم فیقع التّمکن بها من مراتب فی الفصاحة محصورة غیر متناهیه و یكون ما زاد علی ذلك زیادة غیر معتادة معجزاً و خارقاً للعادة الثالث و هو ما قال قوم هو انّ اعجازه من حیث کانت معانیه صحیحة و مستمرة علی الفطرة موافقة للعقل الرابع انّ جماعة جعلوه معجزاً من حیث زال عنه الاختلاف و التناقض علی وجه لم تجرفی العادة الخامس ما ذهب الیه اقوام و هو انّ وجه اعجازه انه یتضمّن الاخبار عن الغیوب السادس ما قاله اخرون و هو انّ القرآن انما کان معجزاً لا اختصاصه بنظم مخصوص مخالف للمعهود السابع ما ذکره اکثر المعتزلة و هو انّ تألیف القرآن و نظمه معجز لانّ الله اعجز عنها بمنع خلقه و قد یکان یجوز ان یرتفع فیقدر و اعلیه لکنّ محال و وقوعه منهم کاستحالة احداث الاجسام و ابراء الاکمه و الابصر من غیر دواء و لو قلنا انّ هذه الوجوه السبعة کلها وجوه اعجاز القرآن علی وجه دون وجه کان حسناً .

(کتاب الخرائج و الجرائح لقطب الدّین الراوندی)

و مرادف کلمه آیات در عبری با اصطلاح بنی اسرائیل و کتب مقدسه شان امور عجیبه سماویّه از رعد و صاعقه و عمود آتش و امثالها بود که مسطور است حین تجلی الهی بر موسی آشکار میگشت . و چون کلمات قرآنیّه طبق بیان آن حضرت علامت تجلی الهی گردید بدان نام خواند و وصف مشاهده و نزول فرشته و روح الهی و نیز استدلال بآیات و کتاب در مواضعی کثیر از قرآن مسطور است و چون از آغاز دعوت تا سه سال در نهانی به تبلیغ و هدایت پرداختند قریب پنجاه الی شصت مرد وزن و کودک مسلمان شدند و اکثر نپذیرفته اعراض کرده کینه و عداوت در دل گرفتند و بعلت تعصب و حبّ به اصنام و عقاید میراثی نسبت بآن حضرت و اصحابش بنظر هوان و حقارت نگریستند و خبر بسمع مشایخ و زعماء قوم رسیده بیغض و خصمیت برخاستند و مردم را از پذیرفتن آن آئین تنفر و تحذیر نمودند و گروه قلیل که دست از آئین باستان کشیدند از بیم آبرو بلکه مال و جان لب از تن^{میم} اصنام و اوثنان بسته در گفتار و رفتار خود ملاحظه احتیاط کردند تا از تعرض و ایذاء و جفاء آنان مصون زیستند ولی طولی نکشید که حمزه بن عبدالمطلب عمّ اصغر پیمبر که بشجاعت و قوت موصوف و معروف بود اسلام آورد و قوتی در آن جمع پدید آمد و پیمبر طبق خطاب الهی «یا

ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربّک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتی واللّه یعصمک من الناس ان اللّه لایهدی القوم الکافرین" (۱) و بموجب امر " و انذر عشیرتک الاقربین و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین فان عصوک فقل انّی بریئ مما تعملون و توکل علی العزیز الرحیم" (۲) و نیز " ادع الی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن ان ربّک هو اعلم بمن ضلّ عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین" (۳) بدعوت عشیرت اقربین خود از بنی مطلب و بنی نوفل و بنی عبد شمس و بنی هاشم و غیرهم جمعاً پرداخت و آنان یا برای جذب آئین و آیات آنحضرت و یا بیاس خاطر ابوطالب تعرض و پرخاش نکردند و بسیاری متأثر و ملامت شدند و پیمبر دعوت را آشکارا تر ساخت و قوم فهمیدند و دانستند که او و اصحابش آنان را اهل ضلال و جحیم میدانند و از معاشرت و همکاسه شدن با ایشان اجتناب و احتراز مینمایند و اصنام و اوثنان را ناچیز می شمارند (۴) و نهایت سعی و جدّ با نفوذ و تأثیر سریع

(۱) سوره مائده آیه ۷ ص ۲) سوره شعراء آیه ۲۱۵

(۳) سوره نحل آیه ۱۲۵ (۴) سوره حج آیه ۷۴ سوره

والنجم ۲۰ بنی اسرائیل ۴۲ سبا ۲۲ فاطر ۱۵

زخرف ۱۶ سبا ۴۱ حج ۳۲ انبیا ۲۲ فرقان ۴۴

نحل ۱۰۵ بنی اسرائیل ۹۲ شعراء ۲۲۱ لقمان ۶ انعام ۲۶

سرگرم نشر و بسط عقاید و مقاصد خویش اند شروع باعتراف
 و توهین کردند و همینکه آیات قرآنی^۱ در نگویش پرستش
 اصنام و اجنه و سرزنش عقاید قوم در اینکه ملائکه را دختران
 خدا میدانستند و همچنین نگویشهای اصحاب پیمبر در این
 مورد بسمعشان رسید بفضب و عناد برافروختند و در معابر
 و مجامع آنحضرت و اصحاب را سخره و استهزاء نمودند
 و چون وی را در حال عبور میدیدند بنوع سخریه بیکدیگر
 میگفتند پیغمبر خدا از بنی عبدالمطلب رسید و البته
 با خود اخباری از غیب دارد و آن بزرگوار را مجنون و جن
 حلول کرده و دیورده و نیز کذاب و مفتری علی الله و هم
 ساحر فریبنده و مضل میخواندند و ملهم و طاقی و وحی
 و سخن را بناسزا از شیاطین و اجنه یاد میکردند و آیات
 قرآنی را گاهی اساطیر الاولین و افسانه های قدیم مینامیدند
 و گاهی اصفاف احلام میگفتند و می آن حضرت را شاعر
 و قرآن را که بنوعی بدع دارای مصارح منتظم مسجع است
 و حتی در مواضع کثیره ضروریات شعریه از تقدیم و تأخیر
 و حذف و تکرار بمراعات وزن و سجع ارتکاب شد شعرا
 نا موزون بدون مراعات قوانین از قبیل توازن و مصراع
 باوحدت حرف روی و غیرهما پنداشتند و هنگامی چنیسن
 ادعا میکردند که تنی چند سازنده و پردازنده اند و دست

آنحضرت انتشار میدهند .

و نیز گاهی اموری عجیبه میخواستند که انجام دهد تا
 بدانند که از جانب خدای غیب است و یا نزول آیات عجیبه^۲
 سماویه معتقد بیهود در زمن موسی را میخواستند و آنحضرت
 بجهت ضعف درک آنان و شدت انغمار در تعصب و عدم
 التفات آنان بسعادت خود غایت تأثر و حزن حاصل نموده
 بانواع اجبه لطیفه رت و تفهیم مفرمودند چنانچه تمامت
 امثال این امور در مواضع متکثره متفرقه مسطور میباشد .

و بزرگان قوم از قبیل عمر و ابوالحکم بن هشام و ولید بن
 مغیره و ابوسفیان بن حرب و نضر بن الحارث و عاص بن وائل
 و اسود بن عبدیغوث و اسد بن مطلب و ابی بن خلف
 و امیه بن خلف و عبد العزی بن عبدالمطلب و غیرهم در تعز^۳
 و تهییج و دادن نسبتهای فاسد پیشرو بودند و پیمبر را
 چندان تشهیرات ناروا کردند و در اطراف و نواحی بایسن
 امور منتسب داشتند که بسیاری از دیدار و مشاهده احتراز
 جستند و کسانیکه به مکه میآمدند در حین عبور گوشهها
 میگرفتند که سخنان آن حضرت نشنوند و خویش را حراست
 میکردند که سحرش در ایشان اثر نکند چنانکه اسعد بن
 زراره خزرجی بعداً وقتی که از مدینه بمکه آمد تا قریبش را
 بمساعت خزرج برانگیزد و اوس را مقهور سازد لدی الورد

بخانه تنی از اکابر سکنی گزید و باوی از در مقصد خود سخن آغاز نمود و او متعذر گشت که ما اینک در فتنه عظیم هستیم چه مردی از ما بین ما دعوی پیغمبری از خدای نهان دارد و دیگر آلهه را دشنام میگوید و جوانان ما را از راه عقیدت آباء و اسلاف بدر میبرد و تا این فتنه را به پایان نبریم دست بکاری دیگر نزنیم و با سعد سپرد که چوون بطواف روی و او را بینی گوشه‌ها را نیک ببند که سخنان سحر و افسونش در همه کس اثر نماید و اسعد گوشها گرفته طواف بانجام رساند .

و نیز نام زیبای مطو از رموزش را بخلاف گفته «مذمم» خواندند و امّ جمیل خواهر ابوسفیان و زوجه عثمّ ابولهب در هجا این ابیات ساخت که با سرور همی خواندند :

«مذمّا قلینا و دینّه ابینا و امره عَضینا»

و ضرین الحارث برای مقاومت با آیات جذّاب قرآنیّه بحوالی ایران شتافت و کیفیت خلقت جهان و فرشتگان و مینو و دوزخ و پهل و روز انجام و قصص پادشاهان باستان را بیاموخت و حکایات بمکه آورده بمربیت فصیحی مسجّع و مقفی کتابی بسیار است و در انجمن ها همی خواند و گفت قرآنم اعلی و احلی از قرآن محمد است چه اساطیر الاولین علد و ثمود و افسانه های عرب و یهود و داستان موسی

وسلیمان و داود و امثال ذلك را آن پایه و مایه نیست .
و بعد در مقابل آن اعمال بزرگان قوم در ضمن مواضع و دلالات بلیغ قرآنیه اوضاع و احوال ناستوده شان را بدون تصریح بنام ولی با اشاره و نشان برشمرد و نکوهش کرد (۱)
و آن بیانات تشبیهیّه ذمه از لسان اصحاب باذانشان رسید هر کینه و خشمشان افزود و مخصوصاً ذمه شهیره مذکور

(۱) سوره مدثر آیه ۱۲ در حق ولید بن مغیره . سوره همزه در حق امیه بن خلف و ولید بن مغیره و غیره . سوره حج آیه ۳ و ۱۹ در حق ضرین الحارث و ابوجهل و غیره . سوره علق آیه ۱۰ در حق ابوجهل . قوله تعالی «یقولون انما یعلمه بشر» قالوا یعلمه غلام رومی اسمه غامس اسلم و حسن اسلامه و کان صاحب کتاب و قيل سلمان الفارسی قالوا انه يتعلم القصص منه قوله تعالی «وامرأته حمالة الحطب» یعنی امرأة ابی لهب و هی عمّة معویه امّ جمیل بنت حرب کانت تمشی بالنميمة و حمل الحطب کنایة عن النعایم لانها کانت توقع بین الناس الشر و تشعل بینهم النيران کالحطب الذی یذکی النار و يقال انها کانت موسرة و کانت لفرط بخلها تحمل الحطب علی ظهرها فنیأها الله به علیها هذا القبیح من فعلها و يقال انها کانت تقطع الشوک و تطرحه فی طریق الرسول و اصحابه باللیل لتؤذیهم بذلك و الحطب یعنی به الشوک .

(مجمع البحرین)

در قرآن در حق عم مذکورش عبد العزی بن عبد المطلب که
 بشهرت ابولهب بمعنی شعله افروز و یا جهتمی و در حق
 زینب ام جمیل که بشهرت حمالة الحطب مشتهر نمودند و نیز
 در حق عمرو ابوالحکم بن هشام که بشهرت ابوجهل مشتهر
 ساختند و همچنین ذمیه های شهره راجع به ولید بن
 مغیره و امثالهم علما و رؤسا را بشدت برافروخت و توده
 جاهل و عوام را بضمون «انا وجدنا آباءنا علی امة
 و انا علی آثارهم مقتدون بر اقتناع و امتناع و داشتند و
 همت بر جفا و ایذا گماشتند و آنحضرت را بنام ابن ابی
 کبشه به نسبت بعمری ابی کبشه نام یکی از اجداد امی
 پدرش که گفتند در آئین عرب بدعتی احداث کرده پرستش
 شمرای یمانی مینمود (۱) و یا بنسبت بشوهر حلیه مریضه
 مذکوره اش شهرت دادند .

و روزی چنین اتفاق افتاد که گروهی از اکابر انجمن کرده
 در خصوص اسلام مکالمه داشتند و ناگهان پیبر و ابوبکر

(۱) قوله تعالی «هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى» الشعری کوب معروف
 یطلع فی آخر اللیل بعد الجوزاء ای هورب ماتعبد و نه
 فکیف تعبد و نه و اول من عبد الشعری ابوکبشه احد اجداد
 النبی من قبل امهات و کان المشرکون یسمونه ابن ابی
 کبشه لمخالفته ایاهم فی الدین کما خالف ابوکبشه غیره فی
 عبادة الشعری ... و کان ابوکبشه رجلاً من خزاعة خالف قریشاً
 فی عبادة الاوثان و عبد الشعری (مجمع البحرین)

عبور کردند و همینکه جماعت را نظر بایشان افتاد عقبة بن
 ابی معیط دشنام غلیظ به آنحضرت گفته بشتافت و ردا از
 دستش برکشید و برگردنش انداخت و بیچید و بیفشرد و
 بکشید و ابوبکر حطه برد و بکوشید تا ردا از گردن سبک
 کرد و جماعت پیبر را رها کرده بوی آویختند و سخت
 بکوفتند و سرش بشکستند و ریشش بکنند و چندان بزدند
 که نزدیک بهلاک بیفتاد و قبیله اش بنی تمیم مطلع شده
 او را نجات دادند .

و نیز ابوجهل که پیوسته استهزا و مقاومت میکرد و از
 ادا صلوة ممانعت مینمود روزی با گروهی از نزدیکبها
 میگذشت و پیبر را باجمعی از اصحاب در حال صلوة دید
 و عقبة مذکور را بآن وا داشت که شکنیه شتر تازه نحر شده را
 از گوشه ای برداشت و همینکه آنحضرت بسجده رفت پرشانه
 بنهاد و حضرت در همان حال بسجود بخدا بود و آنسان
 خندیده همی سخره نمودند و احدی جسارت و بیادارت
 بازاله شکنیه نکرد تا فاطمه بنت آنحضرت برسید و برگرفت
 و پیبر در چنان احوال تعرض بمقترضین نکرد بلکه بسوی
 خدا مینالید .

و نیز نوبتی عقبة مذکور در ضیافتی که داشت آنحضرت
 را نیز دعوت کرد و چون سفره بگسترد حضرت بوی فرمود

دست بغذا نیارم مگر آنکه بخدای وحده ایمان آری و او ایماً
عرضه نمود و خبر بسمع ابی بن خلف رسید و از عقبه بازخواست
کرد و او عذری پیش آورد و ابی گفت دیدارت بر من حرام
خواهد بود تا آنکه محمّد را ببینی و گردنش را بفشاری و
برچشمش لطمه زنی و آب دهن برویش اندازی و او نیــــز
چنان نمود .

و نیز نهی آنحضرت با جمعی صحبت میداشت ناگهان
تنی از معاندان در رسید و بسویش شتافت و لختی آب دهن
بچهره بسامش انداخته بگذشت .

و نیز عبد الله بن مسعود از اصحاب روزی در انجمن
قوم بی باکانه دعوت باسلام نمود و آنان برآشفته وی را گرفته
کوفته و مجروح ساخته بنوعی که مشرف بهلاک گردید .

و نیز برادر خدیجه زوجة النبی از معاندین و اشراف
برادر مسلم خود را با ابوبکر بجرم ایمان دستگیر کرده بیسک
رسن بسته عقاب شدید نمود .

و هم امیة بن خلف غلامی بلال نام داشت و بدانست
که محمّدی شد و برگردنش ریسمان انداخت و بدست
کودکان سپرد تا بازی کنند و هنگام زوال در حرّ شدید
بخارج بلد برده به پشت انداخته سنگی گران برسینه اش
نهاد و اجبار و شکنجه همی نمود که از عقیدت برگردد و هلال

در آن ریگزار تفتیده بزیر سنگ گذاخته شب و روزی گذرانند
و از اسلام انحراف نجست تا تصادفاً ابوبکر از آنجا گذشت و
حال بدید و از امیة درخواست کرده غلام خویش را که نیکوتر
از بلال بود بخشیده وی را آزاد ساخت و بجز بلال تنی چند
از بندگان و کنیزان بعلت گرویدن باسلام برنج و شکنجه
از موالی خود شدند از آنجمله مادر بلال حمامیة نام ،
دیگر عامر بن فهیره که بدرجه ای از شکنجه گرفتار شد که
هذیان میگفت ، دیگر ابوفکیه بنده پسر امیة بن خلف ،

دیگر زنی زنیزه نام از شدت عذاب کور شد ، دیگر ام عنس
کنیز اسود بن عبد یفوث ، دیگر خباب بن ارت بنده ام ائمه
که آهن تفتیده بر پشتش همی نهادند ، و امثال این بلاها
تا آخر ایام اقامت پیغمبر و اصحاب در مکه متدرجاً و بسیار شد
چنانچه عصار و پدرش یاسر و مادرش سمیة و نیز صهباب
را منکرین گرفته بشکنجه و عذاب شدید کشیدند سمیة را
مابین دو شتر حُرّون بستند و چندان حرّیه بر او فروردند
که هلاک شد و یاسر را نیز بسختی تمام مقتول کردند و عملاً
را چندان بشکنجه و عذاب داشته اجبار نمودند تا سخنی چند
وفق پسندشان گفته از چنگشان رهائی یافت و نزد آنحضرت
رفته شرح حال ادا کرده پشیمانی اظهار ساخت و حضرت
وی را معفو داشته دستور داد که هر وقت چنین اتفاقی

پیش آید همچنان بگوید (۱) و برخی دیگر را در ریگزار
تفتیده با گرسنگی و تشنگی بازداشتند و زره برتن عریزان
کرده با اقامه در حرارت شدید آفتاب اجبار و اصرار بر سب
ولمن نمودند و آنان طاقت نیاورده چنان سخنان برزسان
رانده نجات یافتند .

واصحاب بهر اداء نماز بملاحظه و تقیه بمفاره های
جبال بیرون مکه میرفتند و روزی سعد بن ابی وقاص در یکی از
کوهها رفته بنماز پرداخت و تنی از معاندین را در حال
عبور نظر بروی افتاد که بحال سجده بود و بیدرنگ سنگی بلند
کرده بقوت تمام بر پشتش بکوفت و او تحمل کرده نماز را قطع
نمود و همینکه بسجده دیگر رفت آن شخص پشتش را سخت
بیازرد و بعد نماز را بسرعت تمام کرده استخوان چانه شتری
برگرفته بر سرش انداخت و بشکست و آن معاند با سر شکسته
آغشته بخون بمکه درآمد و قوم دوش گرفته بر عذاب و جفا
بیشتر از پیشتر قیام کردند .

و ابیهرک از جهت شدت ادبیت مهاجرت به حبشه در نظر
گرفت ولی ابن الدعنه رئیس بنی القارة او را از آن عزیمت
برگرداند و معاندین را نصیحت و پند کرد و این شرط
راضی شدند که نماز در خانه خویش بخوانند و ابیهرک در جوار
(۱) در قرآن است قوله مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ بَعْدَ إِيمَانِهِ الْأَكْبَرُ

خانه خود عبادتگاهی فراهم کرده نماز و قرآن میخواندند
مؤمنات نیز بآنجا میرفتند و معاندین دانستند و باطن
الدعنه گفتند تا حمایت از او باز گرفت .

و آورده اند که نوبتی قوم مجتمع شده در مال حال مشورت
سپردند و در آن میان عبسه بن ربیعہ برخاست که نزد آنحضرت
رسیده آنچه خواهد بدهند تا دست از این کاریکشود
و او در حال نماز پیمبر حضور یافت و خطاب باو چنین گفت:
ای برادرزاده تو در میان ما به نسب و حسب از مهترانسی
ولی کاری گران پیش گرفتی و تفرقه در قوم انداختی و عقلاء
و علمای طاعت را سفها خواندی و خدایان و آئین رازشست
گفتی و اسلاف را کافر شمردی گوش دار اموری پیششهاد
میکنم شاید بعضی مورد قبولت باشد آنحضرت فرمود گوش
میدارم بگو گفت ای برادرزاده اگر مال میخواهی چندان
بتو دهیم که از همه مالدارتر باشی و اگر جاه و بزرگی
طلبی تو را بزرگ قوم قرار میدهم و کاری بیرون از رأی تو
بانجام نرسانیم و اگر سلطنت میجویی تو را پادشاه خرد

و قلبه مطمئن بالايمان ولكن من شرح بالكفر صدراً فعليهم
غضبٌ من الله ولهم عذاب عظيم قيل و من أكره عمار وابوه
ياسر وسُميه و بلال و حباب حتى نقل ان عماراً حياً الى
رسول الله وهو يبكي فقال ما وراءك قال شرت يا رسول الله ما
تركك حتى نلت منك و ذكرت آلهتهم بخير فجعل رسول الله
يمسح عينيه ويقول ان عادوا لك فعد لهم بما قلت جمع البحرين

سازیم و اگر این افکار در توازن تولید شد و قدرت رَد آن نداری
 طبیب میآوریم و نذل مال میکنیم تا شفا یابی و همینکه سخنش
 با نتهار رسید پیمبر رسید فارغ شدی ؟ گفت بلی فرمود حال از
 من بشنو و این سوره از قرآن فروخواند :

” بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حُم تَنْزِیْلٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 كِتَابٌ فُصِّلَتْ آیٰتُهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لِّقَوْمٍ یَعْلَمُونَ بِشِیْرًا وَنَذِیْرًا فَاَعْرَضَ
 اَكْثَرُهُمْ فَهَمْ لَا یَسْمَعُونَ وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِی الْكُفْرِ مَا تَدْعُونَا
 اِلَیْهِ وَفِیْ اَنْۢبَاۡنِنَا وِقْرُوْا مِنْۢ بَیۡنِنَا وَبَیۡنِكَ حِجَابٌ فَاَعْمَلْنَا لِنَا
 عَاطِلُوْنَ قُلْ اِنَّمَاۤ اُنۢبِۡشِرُكُمْ بِوَحۡیِ الْوَالِیِّ اِنَّمَا الۡحُكْمُ لِلّٰهِ وَاحِدٌ
 فَاسْتَقِیۡمُوا اِلَیۡهِ وَاسْتَغْفِرُوۡهُ وَوِیۡلٌ لِّلۡمُشْرِكِیۡنَ الَّذِیۡنَ لَا یُؤْتَوْنَ
 الزَّكٰوٰةَ وَهُمۡ بِالۡاٰخِرَةِ هُمۡ كَافِرُوْنَ ” تاها پنجار رسیدند ” فَاِنْ
 اَعْرَضُوۡا فَقُلْ اِنۡذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثۡلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثُمَّ وَاذۡنَبۡتُهُم
 الرِّسَالَۃَ مِنْۢ بَیۡنِ اَیۡدِیۡهِمْ وَمَنْ خَلَفَهُمۡۤ اَلَّا تَعْبُدُوۡا اِلَّا اللّٰهَ
 وَقَالُوا لَوْ شَاۡءَ رَبُّنَا لَنَزَلَۡ مَلَائِكَةٌ فَاِنۡا بِمُۡرْسَلِیۡنَ ” کافرون
 و عقبه دست پرده دهان پیمبر را گرفته سوگند داد که پس
 است و بسوی قوم برگشت و گفت سخنانی شنیدم که هرگز
 مانند آن نشنیده بودم ای گروه از من بشنوید اهراب السش
 واگذارید در سخنانش که من شنیدم خیری است اگر عرب او
 را از میان برند پس بدست غیر شما وقوع یافت و اگر عرب
 علیه یابد این همانا مژت شما خواهد بود و قوم این سخنان

بشنیدند و لختی بر عتبه بخندیدند و افسوس خوردند که
 او هم مورد سحر و افسون قرار گرفت و با اینکه در همه اینگونه
 از موارد مصمم با هلاک پیمبر میشدند بعلمت حمایت خویشانش
 کاری نمیتوانستند چه اعماش و دیگر آحاد بنی هاشم که
 هنوز بیشتر قبول آئین اسلام نداشتند محض عصبیت و غیرت
 قومیه که اعراب را مزید اختصاص بود حفاظت و حمایت از او
 مینمودند خصوصاً ابوطالب مهتر بنی هاشم که اقوام از وی احترام
 میکردند پیمبر را فرزند خود میخواند و با همه ممانعت
 بزرگواری و عدم اقرار بمسلمانی در حفظ و حراست وی نهایت
 اهتمام و قیام داشت و دیگر بیاس خاطرش و بملاحظه اینکه
 اگر امری ناگوار رخ دهد موجب ننگ و عار اینخانواده گردد
 حمایت میکردند خاصه حمزه بن عبدالمطلب و پسران ابوطالب
 و بعضی دیگر که از مسلمین اخلاص کیش شده در راه حمایتش
 جان برکف گرفتند . ولی ابولهب مذکور با بزرگان معاندین
 یار و قرین بود و باتنی دیگر از خصما که در جوار پیمبر
 میزیستند هم سوگند شده همه روزه علی الصبح در ب خانه
 حضرت و رهگذرش را به پلیدها آلوده میساختند و میانباشتند
 و چون از خانه بیرون میآمد از قفا سنگ میانداختند و بدنش
 را کوفته و مجروح میساختند و زن ابولهب بنوع مذکور خاطر
 وی را بهجو سرائی آزرده مینمود و چند بار گروهی از اکابر

نزد ابوطالب جمع شده شکایت کردند که ای سید قوم
 مهسند که آئین و شرف خانوادگی و آبروی اسلاف ما از میان
 برود و فتنه حادث و خونها ریخته شود و ابوطالب سخنان
 آنان را به پیمبر گفت و او جواب فرمود که اگر آفتاب در زمینم
 و ماه در یسارم گذارند من این امر را وانگذارم تا خدا آنرا
 فاش و گسترده سازد (۱) و یامن هلاک شوم و با انکسار خاطر
 از نزد عمو برخاسته بیرون رفت و ابوطالب وی را برگردانده
 گفت ای عزیزتر از فرزند انم آنچه خواهی بکن و بگو که من
 بخدا سوگند است تو را بدست اعدا^ه نخواهم داد . آنگاه

(۱) قال الحسن ان النبی قال لما بعثنی الله برسالتی
 ضمقت بها ذرعاً و عرفت ان من الناس من یکذبنی و کسان
 رسول الله یهیب قریشاً و الیهود و النصارى فانزل الله تعالی
 هذه الآیة (یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک) و قالت
 عایشه رضی الله عنها سئیر رسول الله ذات لیلة فقلت یا رسول
 الله ما شأنک قال الارجل صالح یحرسنا اللیلة فقالت
 بینما نحن فی ذلك سمعت صوت السلاح فقال من هذا
 قال سعد و حذیفة جئنا نحرسک فقام رسول الله حتی
 سمعت غطیطة و نزلت هذه الآیة (والله یعصمک من الناس)
 فاخرج رسول الله راسه من قبة آدم و قال انصرفوا یا ایها
 الناس فقد عصمتی الله عن عکرمة عن ابن عباس قال کان
 رسول یحرسنی و کان یرسل معہ ابوطالب رجلاً من بنی هاشم
 یحرسونه حتی نزلت علیه هذه الآیة « یا ایها الرسول بلغ
 ما أنزل الیک الی قوله » و الله یعصمک من الناس قال فارادعمه ان

ابوطالب اکابر قوم را جمع کرده با حکمت گفتار اخمد حرارت
 نمود و نیز بحمايت خود و بنی هاشم تهدید و تحذیر خواست
 ولی معذک معاندین نسبت به اصحاب و متمایلین و معاشرین
 خصوصاً یکسانی که عشیرت و قوت و قدرت نداشتند آنچه
 خواستند کردند و آنحضرت با آنها جور و ستمهای مذکوره
 همی امر بعدم معارضة بمثل بلکه امر بمسالمت و ملاطفت
 و نصیحت و صبر و شکیبائی میفرمود و وعده ساعت و وقتی را
 برای قدرت و غالبیت میداد و چون پرسش از تعیین زمان
 میکردند مخزون در علم الهی و خود را بی اطلاع از آن میگفتند.
 تا آنکه جفا و آزار مبغضین خارج از حدود تحمل غالب
 مؤمنین گردید و نزرش نالیده اظهار عدم طاقت نموده
 رخصت گرفتند که از مکه به حبشه هجرت نمایند، چه دولت
 و ملت حبشی مسیحی بودند و عموماً امر اسلام را ترویج
 امر مسیح میشمردند و از آنچه در آیات قرآنی و عقیده مسلمانان
 که غالباً سابقاً وثنی بودند راجع بخدا و روح القدس
 و مسیح و مریم و روز جزا و نزول مسیح بود کمال خرسندی
 داشته مردم رابسوی آن تشویق مینمودند و این بسؤال
 پنج بعثت محمدی بود که یازده مرد و چهار زن با بعضی از

یرسل معہ من یحرسه فقال یا عم ان الله تعالی قد
 عصمتی من الجن و الانس (کتاب اسباب النزول للامام واحد)

کودکان بعزم هجرت حبشه خفیه از مکه خارج شدند که در آن میان عثمان بن عفان با زوجه اش رقیه بنت آنحضرت بود و بطریق جدّه باکشتی از بحر احمر گذشتند و بافریقا و حبشه درآمدند و درپناه آن دولت بازادی آرمیدند .

و از آنسودر مکه باثنا چنان احوالی عمر بن الخطاب از اشراف و صنایع قوم باسلام درآمد و مسلمین قوت گرفتند و مهاجرین بشنیدند و بیش از سه ماه در حبشه نمانده عودت کردند و حکایات و روایاتی از ملاطفات نجاشی و حبشیان منتشر داشتند و اکابر اعداء مکه مستحضر شده بیش از پیش بجفا و ازیت همت نهادند و سختی بحدی رسید که هر کس با پیغمبر و یا با تنی از یارانش مصاحبت میجست فیما بین قوم مشهم و موهون و مورد شماتت و آزار میگشت و امر دعوت فیما بین اهالی مکه باین محذور و مانع دچار گردید و حضرت بیشتر بدعوت واردین از اطراف پرداخت و مخصوصاً با قبائلی که بحج میآمدند ملاقات و مکالمه و مصاحبه مینمود و دشمنان پیوسته در کمین بودند و همینکه وی را بدانحال میدیدند هیچ نوع از آزار و جفا فرو نمیگذاشتند .

و نوبتی قبائلی از اطراف به حج آمدند و آنحضرت فیما بینشان داخل شده بمکالمت و دعوت پرداخت و قوم بشنیدند و ابوجهل با گروهی ریختند و به شتم و لطم

گرفتند و سر بشکستند و خون بر چهره پرمهر و محاسن جمیل جاری شد و بجبال رفته خویش را از نظرشان ناپدید ساخت و مکانی از کوه ابوقبیس مخفی گردیده مد هوش بیفتاد و اعداء وی را نیافتند و خدیجه بشنید و باتفاق علی بتفحص برآمد و گریان و نالان در کوهها همی گشتند تا وی راجستند و خون سر و روشستند و نان و آب دادند تا بحالت آمد و در آنجا چندان بماندند تا شب تاریک شد و مخفیاً بخانه رسیدند و سنگی بزرگ محض حفظ خانه به خلف در نهادند ولی دشمنان خبر یافتند و در خانه انبوه شدند و سنگباران کردند و خدیجه با علی بمحافظت پرداختند و آخرالامر خدیجه بر بام خانه برآمده چندان استمالت کرد تا منصرف و متفرق شدند و لکن زعماء و رؤساء ، اجتماعی مهم بهر شوری فراهم آوردند و توده قوم را نیز خواستند و درباره پیغمبر و یاران سخنها گفتند که این جماعت دست از کار خود نمیکشند بلکه شب و روز میکوشند و مردم را از راه آبها و اجداد ما بیرون میبرند و اگر کوششی بسزا و شتاب نکنیم پایان کار بر ناستوده است و چاره ای جز قتل محمد نیست ولی ابوطالب وی را در پناه خود گرفته بنی هاشم پیرو و فرمانگزارند و در این سخنی نیست که کار بدشمنی و قتال با آنان میانجامد و همگی یکدل و یک زبان گفتند که بایست

وی را کشت و از بنی هاشم نیز اندیشه نکرد و آنگاه انجمن پراکنده گردید و خبر به ابوطالب رسید و بنی هاشم را که شمار چهل مرد نوشتند گرد آورده در سود و زیانشان سخنان سودمند گفت و دستور داد تا همه بنی هاشم و یاران پیغمبر بازن و فرزند از شهر درآمده در دره کوه معروف به شعب ابوطالب مقرر گردیدند و بمحافظت خود پرداختند و در دو جانب دره دیدبان گذاشتند و نیز دستور داد که علی هر شب بجای پیغمبر بنود و او خود نهانی بجای دیگر بیاسود و حمزه مسلحاً بحفظش قیام نمود و باین طریق وی را حفظ کردند مستعد بهر مدافعه شدند. و ابولهب از بنی هاشم بریده به اعداء پیوست و با وجود ابوطالب کاری از وی پیش نرفت و قوم از اقدام ابوطالب و اتفاق بنی هاشم آگاه شدند و صنادید و ارکان مجلس آراستند و در این باب رأیها زدند و مقابلت را مصلحت ندیدند ولی قانون فصل و عزل و تضييق را مقرر داشتند که جز در بیگانگی و مخاصمت نکوند و مطلقاً دوستی بلکه آمیزش با آنان ننمایند و زن ندهند و نگیرند و بنسوع گلی چیزی ن فروشند و نخرند و اخذ و عطا نکنند و ایشانرا مخزی و مخذول نزد کل قبائل نمایند تا پیغمبر را تسلیم گیرند و بقتل رسانند و باین طریق سوگند به بتان خورده معاهده کرده پیمان بستند و صحیفه برنگاشته همگی مهر

وامضاء نهادند و در خانه کعبه نزد اصنام مخزون ساختند و عامه را بمواد معاهده آگاهی دادند و لاجرم بنی هاشم در تنگنا و شدت فوق الطاقه حتی صرف برگهای درختان افتادند و فقط بهنگام حج که عشایر بمکه میآمدند و مقاتلت در آن ایام حرام بود از شعب خارج شده ماکولات و ما یلزم خریدند و متدرجاً بمصرف میرسانند و قریش در آن هنگام نیز همه اشیاء را بیبهای دوبرابر میخریدند تا بنی هاشم را بدست نیاید و در دیگر اوقات کسانی را که بایشان اشیاء میفروختند دستگیر و شکنجه مینمودند و اگر کسی از مردم شعب بیرون میآمد به اشد عذاب گرفتار میکردند و ضعیفه قریب سه سال امتداد یافت و اندوخته های بنی هاشم بمصرف رسید و فقر و فلاکت بفايت کشید و سختی و گرسنگی بحدی شد که ناله و فغان کودکان جگرها میخراشید و بعضی از محترمین را که خویشاوندی داشتند دل بسوخت و همت بر نجاتشان گماشتند و جمعی را بنصیحت و تهییج به رعایت و تفقدشان وا داشتند تا آنکه معاهده بشکستند و صحیفه بدریدند و بنی هاشم از تنگنای شعب بیرون آمدند. و در اثناء انحصار اصحاب در شعب مذکور چون ضعیفه بفقو طاقت کشید پیغمبر اصحاب را دستور مهاجرت بحبشه داد و هشتاد و اندی از رجال با هیجده نفر از نسائه

مهاجرت کردند و از آنجمله جعفرین ابیطالب و بعضی دیگر از بنی هاشم بودند و صداید قوم از آن بیمناک شدند که پادشاه حبشه را در این بار بگلی دل باسلام گراید و بر عده مؤمنین این آئین بیفزاید و او حمایت نماید و پس از مشا و ره عمرو بن العاص و عبد الله بن ابی ربیعہ از دواهی سیاستمدار خود را برگزیده با تحف و هدایا برای پادشاه حبشه و ارکان دولت و ملت گسیل ساختند که خاطرشان را از عقاید و آمال محمّدیان منزجر و متنفر نمایند و مهاجران را مراجعت دهند و آنان چون بحبشه درآمدہ بمحضر شاه حضور یافتند و هدایا و تحف پیش گذراندند مشروحی چنین از چگونگی احوال پیغمبر و پیروانش بیان نمودند که این جماعت از کیش اجدادی ما خارج شدند و روش اختراعی و بدعتی بعرضه آوردند و آله و بزرگان ما را سقط گفتند و جوانان و سادہ لوحان ما را فریفتند و از راه بیرون کردند و بر آئین عیسوی نیز اعتراض کردند و مسیح را بنده ای از بندگان خدای خود شمردند و عیسویان را در عقیده بخداوندی وی نکوهش کنند و لذا پادشاه از مهاجرین خواست که یکی از ما بین خود منتخب کرده بحضور شاهی آرند و آنان جعفرین ابیطالب را برگزیدند (۱)

(۱) لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا بالیهود الآیات الی والذین کفروا و کذبوا نزلت فی النجاشی واصحابه قال ابن عباس کان رسول الله و هو بمکة یخاف علی اصحابه

که گرچه جوان ولی در آئین اسلام بغایت متمسک و محکم و هم دانا و فہیم و در بیان و اقامہ برهان حکیم بود و بدینگونه سخن گفت که ما ملت عرب در بحر جهالت و ضلالت مستغرق بودیم و چندان بی ترہات و خرافات بتقلید و میراث از

فی المشرکین فبعث جعفرین ابیطالب و ابن مسعود فی رھط من اصحابہ الی النجاشی و قال انه ملک صالح لا یظلم عنده احد فاخرجوا الیه حتی یجعل اللہ للمسلمین فرجاً فلما وردوا علیہ اکرّمهم قال تعرفون شیئاً مما انزل علیکم قالوا نعم قال اقرووا فقرّوا وحوله القسیسون والرهبان فکلما قرّوا آية انحدرت موعمهم مما عرفوا من الحق قال اللہ تعالی ذلك بانّ منهم قسیسین و رهباناً و انهم لا یستکبرون و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع الایة بعث رسول اللہ عمر بن امیة الضمری بکتاب معہ الی النجاشی فقرء کتاب رسول اللہ ثم دعا جعفرین ابیطالب و المهاجرین معہ فارسل الی الرهبان والقسیسین فجمعهم ثم جعفران یقرء علیہم القرآن فقرء سورة مریم فآمنوا بالقرآن و افاضت اعینهم من الدمع و قال آخرون قدم جعفرین ابیطالب من الحبشه هو واصحابه ومعهم سبعون رجلاً بعثهم النجاشی و فدأ الی رسول اللہ علیہم ثیاب الصوف اثنان و ستون من الحبشه و ثمانیة من اهل الشام و هم بحیر الراهب و ابرھیة و ادریس و اشرف و تمام و قثم و ذروا فقرء علیہم رسول اللہ سورة یس الی آخرها فبکوا حین سمعوا القرآن و آمنوا و قالوا ما اشبه هذا بما کان ینزل علی عیسی و فی روایة اخرى بعث النجاشی الی رسول اللہ من خیبار اصحابه ثلاثین رجلاً فقرء علیہم سورة یس (کتاب اسباب نزول للامام واحدی)

اسلاف گرفتیم که احجار و اشجار و اصنام مصنوعه بایاری
خود را میپرستیدیم و اخلاق و اعمال ما بدرجه ای از حقارت
و دنائت رسید که دختران خود را زنده بگور مینمودیم
و اختلاف و شقاق و کینه و نفاق در میان ما بعد افراط شد
و ظلم و جفا و سفک دما و فسق و زنا و انواع فحشا و قطع
رحم و تعدی به محارم و جهل و نادانی و پلیدی و ناپاکی
روز بروز افزود و محمد بن عبد الله که در مابین ما بعلو نسب
و سمو حسب و صدق و صحت در گفتار و رفتار نامدار است
بهدایت و رسالت انگیخته گشت و ما را از پرستش مخلوقات
و زمام اخلاق و اعمال نهی نمود و بستایش خالق و عقاید
و مکارم صفات رهبری فرمود لذا باو تأسی جستیم و دست
از اطوار نکوهیده شستیم و مورد صدمات و انذبات گشتیم
و ما از آدم گرفته تمام پیغمبران را معتقدیم و عیسی بن مریم
را چنانکه در قرآن مسطور است موهوب و منبعت از خدا
میدانیم که بواسطه مریم در این عالم جسمانی آمد و لختی از
قرآن خواند و بیان نمود آنگاه اشاره به نمایندگان قریش
و فرستاد گانشان نموده گفت و اما این قوم خدای آسمان
را بوحدانیت نشناسند و نسبت به پیغمبران گذشته و عیسی
مسیح اطلاع و عقیده ندارند و مطاع و متبع نشمارند . و
نجاشی ترحیب و تمجید گفته در حق مهاجرین رعایت و تغفد

کرد و هدایا و نمایندگان قریش را باز پس فرستاد و آنسان
خائباً خاسراً بگه برگشتند و مهاجرین در حبشه بماندند
و نبودند تا پس از چندی خبر بسمعشان رسید که آئین
اسلام علو و ارتفاع یافت و اکابر و ارکان مکه موافقت و مسالمت
پیش گرفتند لذا قریب سی تن عزیمت وطن نمودند و همینکه
بحوالی مکه رسیدند کذب خبر را دانستند و ناچار جمعی
خفیباً بشهر درآمدند و قوم آگاه شدند و آنان را دستگیر
کرده به عقوبت و اذیت شدید کشیدند و بقید و حبس
طولانی انداختند و بالاخره منجر بزیست تحت حمایت و اقا^{مت}
باهانت گردید. و دیگر مهاجران چندان در حبشه بماندند تا
در سنین مدینه پیوستند و در اثر اقامت و دعوت مهاجرین
معدودی از بومیان حبشه نیز باسلام گرویدند و پی زیارت
و استفاضه از پیمبر آمدند . و ابوطالب چندی پس از خروج
از شعب سخت مریض شد و حالش بگشت و همه بنی هاشم را
ببالین خویش گرد آورده برادرش عباس را که مردی مالدار
و مدبر و نیکوکار بود برجای خود و امیرشان نمود و همه را
وصیت اکیده بحمایت و حراست پیمبر کرد و از این جهان
درگذشت. و این فاجعه و نیز حادثه ناگوار دیگر بعد از آن
که وفات خدیجه بود و در سال دهم بعثت واقع شد (۱)

(۱) بعضی وفات خدیجه را یکسال قبل از هجرت و وفات
ابوطالب را یکسال بعد از وفات خدیجه نوشتند .

آنحضرت را سخت متأثر و غمگین ساخت و اینسال را عام الحزن خواندند و بسالی دیگر ناچار دختر زمعه را بزنی گرفت که سوده نام داشت و شوهرش از مسلمانان بسنیی قبل متوقی گردیده بود و پیمبر او را در این هنگام یعنی دو سال قبل از هجرت بکفالت و نکاح خود آورد .

و در آن احوال متدرجاً جطه ای از رؤساء معاندین نیز مانند ولید بن مغیره و عاص بن وائل و عدی بن قیس و اسود بن مطلب و عبد یفوث که متعاهد شده پیمبر را در رهگذر و کوی و برزن سخره و استهزاء میکردند تا این هنگام هر یک بعارضه ای جداگانه درگذشتند و آنحضرت بمصداق امر قرآنی " فَاُصْدَعُ بِمَا تُوْمَرُوْا عَرِضٌ عَنِ الْمَشْرِكِيْنَ اَنَا كَفِيْنَاكَ لِمُسْتَهْزِئِيْنَ الَّذِيْنَ يَجْعَلُوْنَ مَعَ اللّٰهِ الْهٰٓءَا آخِرَ فِسُوْفٍ يَعْلَمُوْنَ وَاَلْقَدْ نَعْلَمُ اَنْتَ يَضِيْقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُوْلُوْنَ " که همت بر دعوت نهاد همی کوشید ولی قوم را برای فسوت ابوطالب و خدیجه آزادی تام بدست آمد و برسختی و آزار افزودند و گاهی که از خانه بیرون میآمد خاک بر سر فرو میریختند و چندان جفا و آزار رساندند که بعضی نوشتند ابولهب را با همه عداوت دل بسوخت و عرق عصبیت حرکت کرد و پیمبر را بجوار و حمایت خود گرفت و از دشمنان و متعدیان جلوگیری نمود .

و آنحضرت بالاخره بعلت سوه اوضاع مکه ناچار بعزیمت طائف شد و نیت نشر دعوت در آنحدود کرد و با زید بن حارثه مذکور قدم از مکه بیرون نهاد و در میان يك يك از عشائر درآمد و آنچه کوشید ثمری نداد و تا بطائف رسید و در آنجا نیز سودی نیافت و سخنانش را نپذیرفتند بلکه استهزاء کردند و گفتند باینجا آمده تا جوانان نادانان ما را فریفته از راه بگردانی و آنحضرت اندیشه از آن نمود که میادا منجر بسوه رفتاری شود و اخبار بمکه رسد و قوم بر طعنه و سخریه و آزار بیفزایند و بلطاف بیان کوشید ولی آن قوم جاهل متقاعد نشده سنگسار نمودند و مجروح کردند و زید را سر بشکست و بنصرت مولی کوشید تا نجات یافته راه مکه پیش گرفتند و مدت اقامت طائف تقریباً ده روز شد و از آنسو اخبار مذکور در مکه منتشر گشت و قریش بخروشیدند که با ایشان لدی الورد همان کنند و تنی چند از اصحاب از مکه بیرون آمده خود را در نیم راه رسانده احوال بیان کردند و ورودشان را بآنحال مکسور و مجروح و خونین در مکه صلاح ندانستند لاجرم پیمبر در محلی از جبال توقف نمود و نوشتند که زید را نزد تنی چند از اشراف که احتمال موافقت میرفت بفرستاد که شاید آنحضرت را به پناه خود گیرند و از شرور مبغضین حمایت نمایند و آنان نپذیرفتند و بالاخره

مطعم بن عدی بن نوفل و پسرانش پذیرفتند و حضرت
مختفياً وارد شده بحمايتش محفوظ ماند. و در خلال چنان
احوال پیوسته میکوشید یکی از قبائل را پشتیبان اسلام کرده
بآن وسیله نشر و تنفیذ آئین نماید و با قبائل وارد مکه
برای حج محتاطاً ملاقات و گفتگو کرد (۱) و بعثت افتراءات
و نشریات ارکان عناد قریش راجع بسحر و ضلال و فریب و غیرها
در باره آن بزرگوار هیچیک نپذیرفتند و در همان ایام با شش
تن از قبیلۀ مردم خزرج اهل یثرب که برای حج آمدند در آنها
دیدار و گفتار کرد و همه پذیرفتار گردیدند و چون استعداد
اهل یثرب برای قبول اسلام معلوم گردید خواست با آنان
بآن بلد رفته نشر آئین در آن سرزمین نماید ایشان مصلحت
ندانسته چنین گفتند که ما بین قبیلۀ اوس و قبیلۀ خزرج که

(۱) توضیح آنکه در ایام حج همیشه اهالی یمن را دعوت
با اسلام میکرد و چون بین آنها با اهل مکه سخت رقابت بود،
علاوه خبر ظهور پیغمبری نیز در میان آنها انتشار داشت بیانات
پیغمبر در آنها تأثیری بسزایخشیده بلا تأمل دعوتش را قبول
نمودند و تصدیق نمودند که او همان پیغمبری است که انتظار
ظهورش را داشتند یعنی ها با حرارت و جوش این خبر را
با اهل یثرب رسانیدند خبر بالا هیچانی در آنها بوجود
آورد و جمعی از ایشان محض آگاهی از تعلیمات این عقیدت
تازه بکه آمده خدمت پیغمبر رسیدند و او در جواب آنها شرح
ذیل را که در نهایت درجه اختصار و سادگی است بیان فرمود:

د وقت مهم سکنه بودند مخالفت و مخاصمت شدید است
و شاید این آئین بهانه شده محاربت و مقاتلت پدید آید
و زخم چشمی بآنحضرت رسد اولی و اصلح آنکه چندی درنگ
نمائید تا به یثرب برگردیم و در دعوت و ابلاغ سعی کنیم
و همینکه گروهی از هر دو قبیلۀ پذیرفتار شوند سالی دیگر
متفقاً بکه آئیم و همه باتفاق به یثرب برگردیم (۱) و پیغمبر
پسندید و آنان مراجعت و سعی و جدّ تمام در دعوت
بجای آوردند و جماعتی را از قبیلتین روی بآئین اسلام کردند
و سالی دیگر ده تن از قبیلۀ خزرج و دوتن از قبیلۀ اوس منتخب
مسلمانان یثرب بکه آمدند و بدیدار رسیدند و از قبل تمام
اقرار بوحدانیت خدا و اعتقاد بقیامت و روز جزا و تسلیم
بتقدیر و قضا و رفتار بعمل نیک و سزا و شناختن رسالت
و اطاعت و اداء صلوات با طهارت. (دکتر گوستا و لومون فرانسی)
(۱) نوشته اند که خصمیت و مقاتله اوس و خزرج از یکصد و بیست
سال قبل از آن آغاز شده بود و در اینموقع نخستین کسی که
بهر حج بکه آمد سوید بن صامت شاعر شجاع با نسب و شرافت
در ملاقات با پیغمبر سخنان لقمان را نشان داد و آنحضرت
لختی از قرآن بخواند و او بپذیرفت و پس از عود بمدینه
بدست خزرج در یوم بغات مشهور گشته گشت و دو مین کس
انس بن رافع برای استمداد از قریش بمقابل خزرج آمد و ایاس
بن معاذ که با او بود دعوت رسول را شنیده بپذیرفت و انس
با او مزاح میکرد و بعد از مراجعت بمدینه ایاس نیز در یوم
بغات بقتل رسید و الاخره گروهی از خزرج که برسم حج
بمدینه آمدند و نام طلوع رسول را که یهود منتظر بوده در

مسلمین یثرب بیعت نمودند که همینکه آنحضرت بمدینه رود وی را چون جان خویش عزیز دارند و از حمایت و حراست قصور نیارند لذا عزیمت داشت که به یثرب مهاجرت نماید ولی عمش عباس صلاح ندانست و گفت که باطمینان معااهده دوازده تن در میان تقریباً بیست هزار کس اهالی ناشناس یثرب چگونه روی و هنوز ندانی با توجه معامله نمایند و اکنون در مکه اگر دشمنان بسیارند و سختی و دشواری بیشمار خویشاوندان و دوستان نیز هستند که یکی همتایشان در آن بلد بدست نیاید و ترا نصرت و حمایت کنند پس صواب چنینیست است که تنی از اصحاب خود را بهر ابلاغ و دعوت فرستی تا گروهی کثیر نزدیک بنییم اهالی آئین تو را بپذیرند آنگاه بآنجا درآ و دست از آستین بکشا و آن حضرت رأیش بپذیرفت و مصعب بن عمیر از جوانان را که در نصرتش رنج و مشقت فراوان دید و در طول مدت سه سال استحصال در شعب ابوطالب ثروت خود را انفاق کرده فقیر و محتاج گردید و از عقاید و مقاصد اسلام نیک مطلع و آياتی بسیار از قرآن در حفظ داشت با آن عده به یثرب فرستاد و در آنجا مقاتلات باخزرجیان و دیگران بقصد القاء بیم در آنان میبردند شنیده داشتند و چون دعوت بشنیدند و امید بر طرف شدن قتال حاصل کردند وعده دادند که چون چنین شود بیایند و او را با خود بیثرب ببرند و چنین هم شد و جمع کثیر اسلام پذیرفتند و یاری دیگر آمدند و رسول با آنان به یثرب رفت .

بمعاونت مؤمنین به ابلاغ و نشر اسلام همت گماشته بخد متسی بزرگ موفق گردید ولی در آغاز کار مصادف با مانع و عائقی شگفت گردید چه عبدالله بن اُبی بزرگ قبیله خزرج در همان ایام بتدابیر صائیه مابین قبیلتین التیام و اصلاح داده مرضی هر دو واقع گشت و خواستند بریاست برقرار کنند و تاجسی بهرش ترتیب داده بجستجو و تفحص جواهر ثمینة شایسته ترصیع برآمدند و عبدالله مذکور نشر نفوذ محمدی را مانع از نیل خود باین مقصود دیده ممانعت همیکرد ولی مسلمین بلد بتدابیر حکیمه برخی از اشراف و اعظم دیگر را محمدی نمودند و از ممانعتهای وی جلوگیری نمودند و مصعب در یثرب بماند و گروهی کثیر را بآئین اسلام آورد و سالی دیگر باتفاق انبوهی که بعزم حج رهسپار شدند با هفتاد مرد و سه زن از محترمین مسلمین سوی مکه آمد و حضرت در بیرون بلد در عقبه کوه باتفاق عمش عباس با ایشان دیدار نمود و تمامت مؤمنین با وی بیعت کردند که متابعت و محافظت بجای آرند و هنگام وقوع بجان ناصرش باشند و لذا عهد قطع داد که با همه اصحاب مهاجرت به یثرب وطن مادری پدر خود نماید و عباس راضی شد و پیغمبر نه تن از خزرج و سه تن از اوس را فیما بینشان رئیس و نقیب معین کند و آنان را باز گرداند . و خبر معااهده و بیعت مذکور

بسمع ارکان عناد رسیده ندا و اعلان نمودند که یثربیین با محمد ساختند و اینک سوی شهر خود تاختند و باید تعقیب و مجازات شوند و لذا جمعی در پی هتافتند و تنی را گرفته بیاوردند ولی مصلحت در آزارش ندانستند و رها کردند هر تعرض و تعدی نسبت بآنحضرت و اصحاب افزودند چنانکه طاقت تحمل و درنگ نماند و لاجرم اصحاب راسه ماهی پس از بیعت دستور مهاجرت داد و آنان منفرداً و معاً رهسپار یثرب گشتند و چون قریب سی تن مهاجرت کردند قریب آگاه شده دانستند که حضرت بآنان خواهد پیوست و با تعصب و مخالفت قدیمه فیما بین مکیین و یثربیین از آن ترسیدند که قوتی بدست آورده هجوم بکند نمایند .

و قریب چهل تن از صدایید قوم در دارالندوه انجمن خصوصی محرمانه ارسنه مجسور را در محرم پیراسته و سر کرده رایها زدند و همگی در لزوم سرعت اخراج آئین محمدی متفق گشتند ولی چون موجب مقاتله با بنی هاشم میگردید تبادل آراء نمودند و بالاخره مصمم شدند که از تمام قبائل تنی چند برگزینند و مجتمعاً در ظلمت شب بخانه آنحضرت ریزند و او را بقتل آرند تا بنی هاشم مقاتله با همه قبائل نتوانند و دم هدر شود و کسانی چند بمراقبت کمین کردند که مبادا بگریزد و راجع به این واقعه در قرآن

است :

* و از یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکرالله و الله خیر الماکرین * (۱) و پیغمبر از ماجری آگاه بوده مستعجلاً خانه و اهل را بعلی سپرده وی را برجا خویش گذاشت و دستور داد که بزودی دیون و معاملاتش را تصفیه و ادا کرده از عقب رهسپار مدینه شود سپس سر و روی پوشانده مستتراً چنان بخانه ابوبکر رفت که کس آگهی نیافت و با او قرار بر مهاجرت یثرب گذاشت . و بدینگونه تدبیر نمودند که خویش را بکوه ثور که در بیرون مکه و از راه یثرب برکنار است و انظار قوم معطوف بآنجا نمیشد رسانده در مفارقه مخفی شوند و سه شب پنهان باشند و همینکه اعدا جستجو کرده دست نیافته نومید گردند رهسپار شوند و عبدالله بن ابی بکر روزانه اطلاعاتی از مابین قریش حاصل کند و شبانگاه بایشان رساند . و عامر نام آزاد کرده ابوبکر هر شب مقداری شیر بهر آشامید نشان بیارد . آنگاه دوشتر قوی حاضر کردند و دلیل راه اجیر نمودند و مقرر داشتند که پس از انقضاء سه شب با شتران بدر غار حاضر باشند و ابوبکر مبلغی نقود انداخته برداشته گوسفندی پخته در سفره بستند و مشکی پر آب برگرفتند و از روزنه بام خانه

(۱) سوره توبه آیه ۴۰

با مراقبت و مراعات کمال احتیاط بیرون آمده برای کوه شور رفتند . و با سرانگشتان پا راه طی نمودند تا جای پسا شناخته نشود و بهرآنکه مبادا کس از پی برسد و یا عابری ببیند چندان بسرعت ره نوردید که پاهای پیمر مجروح گشت و کسی در راه بایشان تصادف نکرد تا بکوه شور درغار مختفی گردیدند .

و از آنسو دلیران قبائل بنوع مذکور با اسلحه دورخانه آنحضرت را احاطه کرده داخل شده هجوم برتند و حجره خواب را سنگسار نمودند و علی از جا برخاسته آنان را مطلع ساخت که آنحضرت درخانه نیست و چون حال بد انستند سخت برآشفتنند و بصدور تعرض بخانه برآمدند و ابولهب بصرف تعصب قومی ایشانرا منصرف ساخت آنگاه بگمان آنکه درخانه ابوبکر است بدانجا رفتند و هیچیک را نیافتند و از دختر ابوبکر جويا شدند و اوگفت خبر ندارم و اورا سخت زدند و معذلك اطلاعی بدست نیاوردند . لاجرم گذشتند و درکوی وبرزن منادی انداختند که هرکس محمد و ابوبکر را بیاورد و یا مارا بایشان دلالت کند و یا آندورا مقتول نماید صد شتر مزده دهیم و از اینرو جمعی پی تفتیش برآمدند و اغلب توجه بطریق مکه و یثرب گرفتند و دست نیافتند و آیساً برگشتند و پیمر و ابوبکر سه شب بنوع مذکور

درغار بسربردند و ابوبکر را هم و دلتنگی احاطه داشت چنانکه در قرآن است :

" فَوَقَدَ نَصْرُهُ لِلَّهِ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَمَعَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعَلِيَّا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ " (۱)

صبح روز سوم که عامر و دلیل راه باشران حاضر شدند ابوبکر را بريك شتر ردیف خود ساخته و آن دو برشتی دیگر سوار شده بدالت دلیل از راه غیر معروف بعجلت تمام رهسپار یثرب گشتند و همینکه مقداری گذشتند گویند روی بیده نموده باین کلمات مخاطب ساخت :

" اللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي أُحِبُّكَ وَكَلِمَةَ أَنْ أَهْلَكَ أَخْرَجُونِي عَنْكَ لَمَّا أَثَرْتُ عَلَيْكَ بَدَلًا وَلَمَّا اجْتَبَيْتُ بِكَ بَدَلًا وَإِنِّي لَمَقْتَمٌ عَلَى مَفَارِقَتِكَ " و دراثنا طریق عابرین که ابوبکر را میشناختند میپرسیدند این کی است و او جواب میگفت " هَذَا الَّذِي يَهْدِينَا السَّبِيلَ " و در روز دوازدهم شهر ربیع الاول بود که ورود نمودند .

روش حضرت محمد در سنین مکه و اسلوب قمت قرآن مکی

و بالجمله در طول مدت سیزده سال و چند ماه که سنین دعوت محمدی در مکه بود تمام اهتمام و مساعی پیغمبر در هدایت اقوام عرب و تزئید عده مؤمنین و تقویت عرفان و ایمان و رفتار آنان و در مدافعه رت و افتراء و تعرض اکابر قریش و در تمهید ارتقاء و نفوذ امر اسلام صرف گردید و از بیانات و ستمهای وارده از قوم را صبر و تحمل نمود و دستور عفو و صفح و اغماض می داد و مسلمین آنچه از شتائم و امور غیر ملائم دیدند و شنیدند ندیده و نشنیده گرفتند و قرآن مکی یعنی سُور و آیات صادره در مکه که قسمت اکثر قرآن است (۱) علاوه بر اشتمال تعالیم سلامت نفس و عفو و صفح و غفران غالباً راجع بمعرفة الله و تذمیم اصنام و نکوهش عقاید و عادات جاهلیه و مذمت اخلاق بسیاری از معاندان و ذکر سوء گفتار و رفتارشان و نیز دلائل اثبات وحدانیت الهیه و اثبات حقیقت بعثت نبویه و شرح احوال پیغمبران سلام بر ابراهیم و عرب و غیره و کیفیت حالات سینه اقوام یائده و مانند (۱) هشتاد و دو سوره از قرآن (از مجموع ۱۱ سوره) در مکه بر پیغمبر نازل شد و بعضی از آنها در مدینه با تمام رسید و علی بعد از هجرت پیغمبر از مکه در سه روز آنچه را که مأمور بآدا

آنان که چگونه رهبران خود را انکار و آزار کردند و بچسبه خسار و بهواری افتادند و نیز ذکر نعیم و جحیم بعد از موت و نیز نوید ترقی و سعادت مسلمانان و وعد بجنان و تندتسی و زلت منکران و وعید به نیران و نیز در بیان کیفیت خلقت عالم هستی و انشعاب بنی آدم و آیام نبیین و در نصاب اخلاقیه و غیرها قصص ملیحه و حکایات فصیحه طبق تورات و انجیل و متداولات ما بین قوم بسیار است .

و جمله ای از آیات قرآنی که در باب آداب معاشرات

مسلمانان با بیگانگان در آئین از بت پرستان قوله :

« و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً و الذین لایشهدون الزور و اذا مروا بآ اللغو مروا کراماً (۱) . »

و قوله :

« و اذا سمعوا اللغو أعرضوا عنه و قالوا لانا اعمالنا و لکم اعمالکم سلام علیکم لا یتغی الجاهلین » (۲) .

و آورده اند که نوبتی قریش در باب سختگویی اصحاب

شد اد ا کرد آنگاه به پیغمبر پیوست و سال هجرت سال ۱۴ از بعثت بود و از آن در همان سال نازل شد و نماز اولاً خطاب به پیغمبر در رکعت بود و بعداً مأمور با تمام آن کرد که در سفر بحال در رکعت ماند و در حضر در رکعت اضافه گردید .

(مفاد مروج الذهب)

(۱) فرقان ۶۴ (۲) سورة القصص ۵۵

در حق آلهه شکایت و تهدید کرده خواستند که هر دو گروه گاهی از ایام سنه معبود یکدیگر را بستایند و بآنحضرت نوید اموال و ازدواج دادند و این سوره نزول یافت :

" قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينٌ "

" و قوله: قُلْ ذَلِكَ فَادِعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدَلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حِجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ " (۱)

و قوله :

" وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلٌ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيئٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ " (۲)

و قوله :

" وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَرْضِ وَأَدْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَبَعْلُ حَدِيٍّ مُسْتَقِيمٌ وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ " (۳)

(۱) شوری ۱۴

(۲) یونس ۴۲

(۳) حج ۶۶

اللَّهُ يُحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ *
 واز مراسم عبادی، نماز بود که در پنج وقت از شبانه روز یعنی بامداد و زوال و پسین و اول شب و پاسی گذشته روی بکعبه هر یک دو رکعت بجای میآوردند و قنوت و سجود و قعود مینمودند و در ماه ذیحجه اعمال حج را از طواف و زبیحه و غیرها انجام میدادند .

سنین مدینه و غزوات محمدی

ورود پیغمبر به یثرب بنوع مذکور با ابوبکر در سال چهاردهم بعثت واقع شد و یاران آن بلد استقبال کردند و نخست پنج روز در قبا مانده مسجدی بساخت که نخستین مسجد اسلامی و بنا شده با کمک دست آنحضرت است و در قرآن ستوده گردید . آنگاه در بلد بخانه یکی از انصار سکونت نمود و مهاجرین اصحاب نیز هر یک بخانه تنسی از آنان مأوی گرفتند و چون هیچیک از ائمه زندگانی چیزی نداشتند یاران یثرب مواسات کرده آنان را حتی در محصولات و اثمار نخیل نیعی دادند و پیغمبر دوتن را سوار شتر بنا مصاریف مأمور کرده نهانی بعه درآمده اهل بیتش را بیاوردند و عبد الله بن ابی بکر نیز مادر و خواهران خود را که یکی

عایشه نه ساله معقوده پیمبر بود کوچ داد و علی ابن ابیطالب مادر و دختر عم را همراه بیاورد و بعضی از اصحاب نیز مرافقت نمودند و بملاحظه از اعداء بکمال شتاب و احتیاط ره پیمودند .

وزنان را راحله و هودج بود ولی مردان پیاده بانهایت تعب و مشقت آمدند خاصه علی که پاهایش مجروح گردید و بعضی از معاندین خبر یافته بتعاقب دویدند و دست نیافتند . و از عائله پیمبر زن دوش سوده سابق الذکر و دو دخترش ام کلثوم و فاطمه بودند که همراه آمدند و عایشه را هشت ماه بعد از هجرت ازدواج نمود . و چیزی از آغاز مهاجرت نگذشت که شمار مهاجرین وارد از مکه به پنجاه رسید و پیمبر مابین آنان و همان شمار از اصحاب انصار یثرب که برگزید دوید و عقد اخوت بر قرار نمود (۱) و مقرر

(۱) قال علی ان النبی لما هاجر الى المدینه آخی بین اصحابه المهاجرین والانصار وجعل الموارث علی الاخوة فی الدین لانی میراث الاحارم وذلك قوله الذین آمنوا وهاجروا اوجبا فی سبیل الله اولئک بعضهم اولیا بعض والذین آمنوا ولم یهاجروا مالکم من ولایتهم من شی حتی یهاجروا فاخرج الاقارب من المیراث واثبت لاهل الهجرة واهل الدین خاصة فلما قوی الاسلام انزل الله والنبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفاً . (کتاب فصل الخطاب)

داشت که در اموال و زندگانی برابر باشند و از یکدیگر ارث برند . و در اصطلاح مسلمین اصحاب مکه بنام مهاجرین و اصحاب مدینه بنام انصار مشهورند . و یثرب که محل اجتماع و پایتخت اسلامی گردید بنام مدینه الرسول و متدرجا بنام المدینه و مدینه معروف گشت .

و متدرجا اصحاب مکه خصوصاً از طبقه فقرا و ضعفا هم رسیدند و با همه امر و تأکید و تشویق بمهاجرت و ذم و نکوهش شدید در حق متخلفین از آن جمعی از اصحاب که خود را چندان معروف بمسلمانی نمیدیدند مشقت مهاجرت و فراق مال و عیال را رواند داشته در مکه ماندند و معاندین بعضی از ایشانرا گرفته ببند کشیده عقاب کردند و بسیاری تا یوم فتح مکه به غل و زنجیر میزیستند و آن هنگام مستخلص گشتند . و عده ای از قبیل عیاش بن ابی ربیع و ابی جندل بن سهل بن عمر و ولید بن مغیره و سلمه بن هشام و عبد الله بن اسد ثقی تحت شکنجه و عذاب شدید معاندین بآنچه اجبار و اکراه شدند تفسوه نمودند و جرائم داده خلاصی یافتند و در حقشان در قرآن است :

ثم ان ربك للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا ان ربك من بعدها لغفور رحیم .
تا در سال دوم هجرت نظر باینکه سکونت در منازل انصا

موجب تکلیف و تحمیل سخت نشود در قطعه زمینی به پهنای صد ارش مسجدی بدست خود و بدست مهاجرین از سنگ و گل بساخت و هر قسمتی از آن با برگ خرما و علف سققی بر ساقه های نخیل برافراخت و بهر خود و بعضی اعاضام مهاجرین بیوتی در گرداگرد مسجد بنا کرد که در آنها منزل گزیدند و فقراء و ضعفاء مهاجرین که افزون از صد کس بشمار شدند شبانه روز در مسجد بماندند و بقرائت و درس و استماع قرآن همت نهادند و انصار خرما و لباس خفیف برای خوراک و پوشاک بآنان میرساندند تا چون قوتی در کار اسلام پدید آمد و سر و سامانی حاصل گردید فقراء و غرباء و بندگان سیاه از هرسو خیر یافته متدرجاً قبول اسلام نموده در مسجد مأوی گرفتند و پیغمبر برایشان از خرما و جو و مویز مقرری در خوراک معین نمود و بهر يك ملبوس پوشاند و سائر مسلمین صدقات دادند و بتدریج جمعیت متجاوز از چهارصد نفر شد و مسجد گنجایش نداشت لذا پیغمبر فرمان داد قطعه زمین وسیعی را با چوب و برگ خرما و علف مسقف داشتند و فقراء از مسجد درآمدند در آن سقیفه منزل گزیدند و آنان معرف بنام اصحاب صقه شدند و پیغمبر از ایشان نیک دلجوئی مینمود و بسی وقت با ایشان مجالست و مصاحبت میکرد و در قرآن توصیفی در حق آنان است. و بعضی اغنیاء و اشراف

را از آن رهگذر گران آمد. و پیغمبر نمازهای پنجگانه را در آن مسجد شروع فرمود و تمام مهاجرین و انصار قبل از نماز رسم وضو و شستشو بجای آورده روی و دستها را تا مرفق و سر و پاها را تا کعبین که اعضای غیر مستور و مشهود و بعلمت غبار و عرق بدن چرکین بود پاکیزه کرده صفوف مرتب و منظم داشته ساکنان ساکنان در قیام و قعود و رکوع و سجود اقتداء جسته آداب آموختند.

و در این هنگام عدد رکعات صلوٰة را جز صلوٰة صبح مضاعف کرد چنانچه اول شب را سه رکعت و باقی را چهار قرار داد. و در وصف کیفیت تأسیس اذان برای نماز در بعضی تواریخ مسلمین چنین مسطور است که بهر تعیین روشی انساب و اقوام در اخبار و اعلام نمازگزاران تا بوقت حاضر شده در مسجد نماز گزارند پیغمبر با مهاجرین و انصار شورا فکند بعضی گفتند ما موسویان بوق زنیم و برخی گفتند چون عیسویان ناقوس نوازیم و تنی گفت بسان زردشتیان برهام خانه آتش افروزیم و برای آنکه تقلید و تبعیتی نباشد پذیرفته نگردید و در آن میان عمر بن الخطاب با تنی از انصار اظهار داشت که تنی بر مسجد برآمده به آواز بلند ندا در دهد و فریاد به اقامه صلوٰة کند تا مصلین شنیده بشتابند و پیغمبر این را پسندید و جطی را که معین داشت به بلال حبشی سابق الذکر

بیا موخت تادرمواقع صلوة بسقف مسجد برآمده به آواز بلند ندا میداد و مسلمین شنیده برای اداء نماز حاضر میشدند .
 ونیز بدانگونه که موسویان را روزشنبه و عیسویان را روز یکشنبه در ایام هفته تعطیل شغل باشد برای مسلمانان روز عروبه را انتخاب کرده روز تعطیل و اجتماع برای عبادت فرمود جمعه نامید و مقرر داشت مسلمانان غسل و شستشو کرده بمحض استماع اذان که حین جلوس آنحضرت نزد باب مسجد برای اداء خطبه مرتفع میگشت مجتمع شده خطبه ای که در موعظت و هدایت میفرمود با کمال ادب و سکوت و آرامش اصفا نمایند آنگاه در صلوة اقتدا جویند و تأکیدی در زمّ تفرّق بعضی که بهنگام اداء خطبه یا صلوة بعمل میآوردند (۱) در قرآن مسطور است .

ونیز در اینسال صوم را مقرر فرمودند که همه ساله ماه رمضان را روزه گیرند و نیز برجای آنکه مردم برای خسوف و کسوف بیم کرده بنی اسرائیل بهراستخلاف ماه و آفتاب مس مینواختند (۲) صلوة الآیات مقرر فرمود که بخدا متوجه

(۱) سورة جمعه آیه ۹-۱۱

(۲) قال ابوالحسن موسى لما قبض ابراهيم بن رسول الله لما مات انكسفت الشمس فقال الناس انكسفت الشمس لفقده ابن رسول الله فصعد رسول الله المنبر فحمد الله واثني عليه ثم قال ايها الناس ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله تجريان بامر مطيعان لا تنكسفان لموت احد ولا لحياته

باشند و جلب هر خیر و دفع هر شرّی را از او خواستار گردند و پس از فراغ از آن امور به ایجاد سلامت و مصالحت تا مه بین قبلیتین اوس و خزرج که سالهای دراز خصومت داشتند پرداخته همگی را محبّ و ممنون ساخت و هم باطوا کثیر بنی اسرائیل ساکن یثرب که طائفه بنی قینقاع در داخل بلد و بنی النضیر و بنی قریظه و اهل خیبر در حواله آن مشهور بودند مدارا فرمود . آنگاه به نشر آئین اسلام همت گماشتند و عدّت افزون و نیرو قوی شد و کم کم آثار و علامات قرب وقوع مقاتلات نمایان گردید که فیما بین مسلمانان و سه ملت بدین ترتیب وقوع یافت :

نخست با قریش و اقوام جاهلیّه عرب .

ثانیاً در همان سنین غزوات با مشرکین جنگ با موسویان مدینه و اطراف در گرفت .

ثالثاً با مسیحیان شام و دولت روم شرقی . و شخص پیغمبر نیز با قیادت مطاعه الهیه در بسیاری از آن حروب حضور داشت و گرچه غالباً برای دفاع از خود مسلح بود ولی به احدی قتل حتی ضرب و زخمی وارد نساخت و بالاخره در کلّ آن محاربات باوجود اقلّیت تا مه شان غالب شدند .

و ملّت محاربه با قریش و خویشاوندان و اقوام عرب این بود

فاذا انكسفتا او واحدة منهما فصلوا ثم نزل فصلی بالناس صلوة الكسوف .

که با وجود آنهمه اهتمام در هدایت و تربیت و عزت و سعادتشان و با اكمال و اتمام نصیحت و موعظت و شفقت و با تحمل همه گونه مشقت و بلیت و مقابله با عفو و مغفرت، معذلك كلاً بنوع مذکور به قتل پیغمبر و اصحاب متفق شدند و باشد بغضاً برخاستند حتی تعرض به نسوان و صفار خواستند ولی به تقدیرات غیبیه الهیه تماماً نتوانستند تا بالاخره بنوع مهاجرت مذکوره کار با استقلال پیغمبر و اصحاب و آئین اسلام در مدینه کشید و ساعت موعوده که پیوسته با صاحب نوید میدادند نزدیک رسید و رایات نفوذ و پیشرفت اسلام از هر جانب نمایان گردید لذا اکابر قریش میخواستند که با جان و مال خود بزنند و بتازند و آن قوم جاهل بتحریرک روساء ضلال برای اقدام بهر فضیحه ایستاده در شرف عمل شدند خصوصاً با رقابت و عداوت قدیمه نسبت باهل یثرب و اندیشه که در دل از جانبشان داشتند منتظر فرصت بودند و قولاً و عملاً روز بروز از آنان کینه نسبت به پیغمبر و اصحاب بروز کرده شیوع مییافت و عده ای از مهاجرین غیور نیز آرزوی وقوع محاربه داشتند تا قانون عفو و مغفرت تغییر یافته و از جانب حق اجازه یابند و اشد تلافی را بانجام رسانند و مفری جز وقوع جنگ نداشت تا انفصال تام و استقلال بی کلام و تغییر و تحول سریع که در تقدیر و نظر

الهی بود حاصل گردد . لذا در همین سال دوم هجرت عزم نشر و تبلیغ امر اسلام فیما بین مشرکین قرار گرفت که هرگاه نپذیرند و قتال رخ دهد هر مرد مسلمان را چه قاتل و چه مقتول گردد غایت سعادت باشد و اجازت مقاتله در قرآن صادر گردید از آنجمله :

« أٰزِنَ لِلَّذِيْنَ يُقَاتِلُوْنَ بِاٰتِهِمْ ظَلَمُوْا وَاِنَّ اللّٰهَ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيْرٌ الَّذِيْنَ اُخْرِجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ اِلَّا اَنْ يَقُوْلُوْا رَبَّنَا اللّٰهُ وَلَوْلَا رَفَعَ اللّٰهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ لَّكُنْتُمْ صَاۤمِعٰتٌ وَّيَبِيْحٌ وَّصَلٰوٰتٌ وَّمَسٰجِدٌ يُذَكِّرُ فِيْهَا اَسْمُ اللّٰهِ كَثِيْرًا وَّلِيَنْصُرَنَّ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيْزٌ الَّذِيْنَ اِنْ مَكَنَّا فِي الْاَرْضِ اَقَامُوْا الصَّلٰوةَ وَاٰتَوْا الزَّكٰوةَ وَاَمَرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ وَّنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَللّٰهُ عٰقِبَةُ الْاٰمِرِيْنَ » (۱)

یعنی بکسانیکه جنگ کرده و ستم کرده شدند اذن جنگ داده شد و خدا بر یاریشان توانا است کسانی اند که بی حق از خانه های خود اخراج شده برای اینکه جز کلمه پروردگار ما الله است نمیگفتند و اگر نه خدا برخی از مردم را با برخی دیگر جلو نگیرد صومعه ها و کنیسه ها و نمازها و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده شود منهم عدم خواهد شد و باید خدا را آنانکه یاریشان میکند یاری کنند